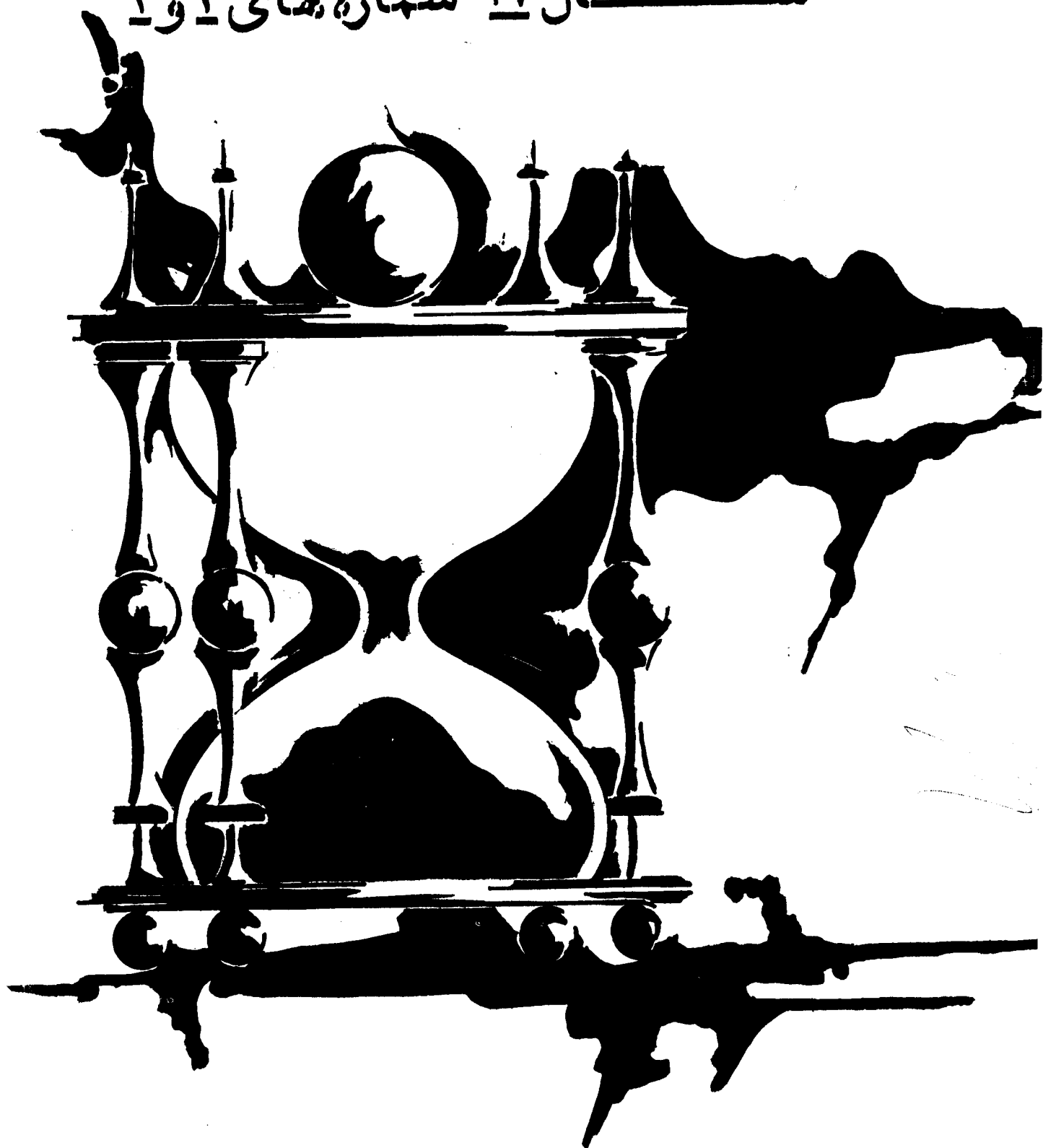


آهنگ بدیع

سال ۲۷ شماره های ۱ و ۲



# ● آخرین سال نقشه نه ساله

نقشه جلیله ۹ ساله بمنظور بسط دایره امرالله از جانب دیوان عدل اعظم الهی مرکز منصوص قلم اعلی بر اساس فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء و با اتکال بر تبیینات کامله حضرت ولی مقدس امرالله تنظیم و به جامه جهانی بهائی ارائه گردیده است موقعیت حساس ماندن آخرین سال این مشروع ملکوتی ایجاب مینماید یکبار دیگر جهات ممتازه آنرا مرور نموده و در این فرصت کوتاه تصمیم خود را برای مشارکت بیشتر و اتمام کامل اهداف منبجه آن در موطن جمال اقدس الهی اتخاذ نمائیم.

این نقشه خاتمه مرحله‌ای بس طولانی در سیر عظیم امرالله است که بنام مرحله دهم از طرف حضرت ولی مقدس امرالله تسمیه شده است و باید سراسر عصر تکوین و ذهبی را فراگیرد. مولای توانا در پیام می ۱۹۵۳ چنین میفرمایند: قوله العزیز "مرحله دهم که مرحله نهایی این سیر عظیم است سرایت و نفوذ آن نور الهی در طی جهادهای عدیده و در عهد متوالیه در عصر تکوین و ذهبی امرالله بجمع اقالیم باقیه کره ارض است"

از طرف دیگر با این نقشه مرحله دوم از فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء افتتاح میگردد فرامینی که مقدراست با اجرای نقشه‌های متوالیه منجر به استقرار کامل نظم اداری حضرت بهاءالله و تاسیس سلطنت البهیه گردد.

نکته مهمتر آنست که نقشه ۹ ساله بمنزله اعلام استقرار دیوان عدل اعظم الهی است بعبارتی دیگر اولین بیت العدل اعظم با ارائه این نقشه تاسیس این مرجع منصوص را بجهان بهائی ابلاغ فرمود.

دکتر منوچهر مفیدی  
(عضو هیات معاونت)



در حقیقت میتوان گفت این نقشه الهی با این موقعیت ممتاز و استثنائی فرصت مغتنم و ارزنده های برای اثبات جامعیت امر الهی بوجود آورد هاست و مشارکت در آن نهایتاً منجر به بسط دائره امرالله میگردد بلکه اجرای کامل اهداف آن در نقاط مختلفه جهان نشانه اصالت و حقانیت این مرجع مضمون از خطا و در نتیجه امتیاز مسلم آئین الهی از جمیع شرایع و حکومتات مختلفه عالم است.

تبدیل ۱۵۶۸۶ مرکزهای درجهان به قریب چهاربرابری یعنی ۵۶۶۴۵ مرکز و از زیاد تعداد محافل مقدسه مایه از ۶۹ به ۱۱۴ - نشانه های جامعیت و قاطعیت این نقشه ملکوتی در این موقعیت حساس از تاریخ بشریت است اینک کمبیش از چند ماهی به خاتمه این نقشه با قسی نمائند هاست بفرموده مبارک: "بشتاب بشتاب که وقت تنگ است و آهنگ مطرب نزدیک بانتهای . . ." در این صورت وقت آن نیست که تنها بسه افتخارات گذشته در مهده امرالله در گوش باشیم و با بعنوان یک ناظر که در حاشیه قرار گرفته است از پیشرفتهای امر در جهان بهائی اظهار سرور و شادمانی نمائیم . مسلماً همه میدانیم موفقیتهای عظیمی که نصیب امرالله میشود و ما بسهولت آنها را در اخبار امری مطالعه میکنیم در اثر زحمات مجاهدات و تحمل ناملایماتی است که خواهان و برادران روحانی ما با از خود گذشتگی و فداکاری در از خانه و خانواده کسب کرده اند .

بنابراین در این فرصت کوتاه باقیمانده حق آنست که لا اقل ما هم خدمت را در حضور در تشکیلات امری محدود نموده و با قیام عاشقانه به اتمام نقشه الهیه در مهده امرالله کمک نمائیم . مهاجرت داخله و فتح نقاط و مراکز امریه و تقویت محافل موجوده باید بیش از پیش مورد توجه قرار گیرد .

برای بشمر رساندن هدف مقدسی که سینه مطهر حضرت رب اعلی آماج هفتصد و پنجاه گلوله قرار گرفت و بیست هزار شهید جان خود را عاشقانه فدا کردند ما هم وظیفه های داریم . این

وظیفه ایجاب میکند که نسبت به موقعیت خود در قبال امر الهی در وقت بیشتری نمائیم و بهر حال باید تا حدودی از زندگی مادی و آسایش جسمی گذشته و به مرحله های وارد شوم که این بیان مبارک حضرت مولی الوری را قلباً و روحاً احسناس و ادراک نمائیم قوله العزیز "سرور الهی را در مشقات و احزان عوالم جسمانی بجو لذت روحانی را در زحمت این عالم فانی ببین شهید و شکر را در تلشی زهر مکرر بدان و نیش بلایا را مراد ف نوسن عطا یا بین و حسیض لذت را درونای بجمال قدم اوج عزت شمار و هبوط را عین صعود بدان و ممت را جوهر حیات تمیین کن . . ."

برای اجرای کامل این نقشه باید نظر را محدود به توانائی خود و با امکانات موجود ننموده و از نواقص و مشکلات نهراسیده بلکه صرفاً با استظهار به عنایات غیبیه الهیه باطمینان کامل قدم در میدان خدمت گذاریم زیرا بفرموده مبارک: " . . . چیزیکه مایه تسلی خاطر است آنکه هرگاه کماینه فی قیام بانجام وظائف خود نمائیم کلیه نواقص حیاتی ما بر اثر فیض و نزول عنایات لانهایه او جبران خواهد شد ."

بدون شبهه یاران الهی در مهده امرالله این بار نیز از آخرین دقائق و ساعاتی که بسرعت میگذرند استفاده نموده و با توجه باین بیان مبارک مولای توانا در این نقشه عظیم ملکوتی مشارکت کامل خواهند فرمود قوله الاحلی:

"مستقبل آن در یار باهر است و فیض الهی کاملاً هنگام هنگام خدمت است و پریم بوم همت و استقامت در اعلا ی امر الهی حیفاست اگر خاموش نشینیم و سکوت پیشه گیریم بلکه فتور در تحقق این مقصد اعلی قصوری است عظیم و تمویق و تعطیل در وقوع این وعده کبری محرومیت از نعمت عظمی و فوز ابدی در جهان الهی است ."



د و سال قبل تصمیم گرفتیم شماره مخصوص بمناسبت بیست و پنجمین سال آهنگ بدیع تهیه و منتشر کنیم. بخشی از این شماره مخصوص مقرر بود که بدرج شرح حال جمعی از فضلا و نویسندگانی که با آهنگ بدیع همکاری داشته‌اند اختصاص یابد. بر همین اساس از جناب اشراق خاوری نیز تقاضا شد شرح حال خود را تهیه فرمایند. اما بعلمی و از جمله بخاطر اشتغال بتهیه شماره مخصوص حضرت مولی‌الوری، نشر شماره مخصوص بیست و پنجمین سال تاکنون بتأخیر افتاده است.

اینک آهنگ بدیع شرح حال جناب اشراق خاوری را که سالیان بسیار با آهنگ بدیع همکاری صمیمانه و پرجوی داشته‌اند درج میکند و مصمم است در مورد سایر نویسندگان عزیز و ارجمند آهنگ بدیع نیز چنین اقدامی در مواقع مناسب معمول دارد تا احبای عزیز و دوستداران آهنگ بدیع با ایشان آشنائی بیشتر حاصل فرمایند.

(آهنگ بدیع)



دوستستان شرح پیرپیشانی من گوش کنیید

این عید بر حسب اشاره جناب ناشر نفعات الله حضرت عزیز الله سلیمانی مولف محترم کتاب مصابیح هدایت احوال خود را نسبتاً مفصل نگاشته و بمحضر ایشان تقدیم داشته‌ام و حضرت مشارالیه نشر آن را موکول بصعود این عید بملکت ابهی فرموده‌اند در سال هزار و سیصد و بیست و چهار شمسی که شرح احوال را تقدیم کردم از راه لطف با تبصره شهرین فرمودند شرح احوال تو را در نظر دارم در مجلد پنجم مصابیح بنگارم " سالها گذشت و جلد پنجم منتشر شد ولی هنوز این عید مهجور پای بند دار الفرو بودم، بناچار موکول بجلد ششم شد، این جلد هم منتشر شد و موکول بمجلد هفتم گردید.

جلد هفتم هم در این ایام در شرف انتشار است و هنوز این عید ... نمیدانم جایگاه احوال من در کدام مجلد خواهد بود.

کتاب دیگری هم بنام آفاق و انفس در نه مجلد نوشته‌ام و هر شهر و دیار را که دیدم و هر کس از دانشمندان را که ملاقات کردم در آن کتاب



در شهر مشهد رحل اقامت  
افکنده و ریاست روحانیه و عامه  
هر دو داشته است نامش در  
سفرنامه ناصرالدین شاه خراسان  
و در کتاب الماثر والآثار محمد  
حسن خان صنیع الدوله و کتاب  
اعیان الشیعیه و کتاب منتخب  
التواریخ حاج ملاهاشم  
خراسانی و غیرها مذکور است.

مشارالیه فرزندان متعدد  
از ذکور و انثا داشته که نام  
همه آنها معلوم است از جمله  
اولادش پسری بوده بنام شیخ  
عبدالحسین که بعد از پدر ارا  
محضر شرعی و عنوان معروفی  
بوده و نام او در کتاب فوائد  
الرضویه مرحوم حاج شیخ عباس  
محدث قمی ذکر شده است  
شیخ مزبور زوجات متعدده  
داشته و از جمله سکینه خانم از  
اهل ازغد مشهد بوده که  
زنی باتقوی و با محبت بود و او  
مادر پدر داعی است. از این  
زن دو پسر بوجود آمد یکی پدر  
من بنام شیخ احمد و دیگری  
عموی من بنام شیخ محمود که در  
جوانی مریض شد و وفات کرد.  
پدر من شیخ احمد مردی بود  
مانند جناب ابوزید سروجی  
علیه الرحمه و اگر شما کتاب مقامات  
حریری را خوانده باشید که در  
ادبیات عرب است و بانام  
قهرمان عجیب آن کتاب آشنا  
باشید میتوانید از راه قیاس  
پدر مرا بخوبی بشناسید بلکه  
در حقیقت شیخ احمد پدرم  
دست هزار ابوزید سروجی را

بضمیمه تاریخ احوال خود در ذیل  
هر بلد نگاشته ام که هنوز  
طبع و نشر نشده بلکه بحضور  
لجنه ملی تصویب تالیفات هم  
تقدیم نکرد ام . . . . .

کتابی هم حاوی احوال دوره  
هفتاد ساله عمر خود نوشته ام که  
جزئیات امور بقول مردم " از سیر  
تا پیاز" در آن مذکور شده و این  
اوراق حاضر عشری از اعشار و  
مشتی از خروار آن کتاب است  
میتروسم نوشتن مقدمه این گفتار از  
حدود اختصار که شرط اصلی  
مقرر شده خارج سازد لهذا  
باصل مطلب میپردازم و عرض  
میکم

"دوستان شرح پریشانی  
من گوش کنید  
قصه بی سروسامانی من گوش  
کنید" (وحشی کرمانی)

"پدر و مادر، اجداد اسی و

امی"



امجد اعلائی من میرزا  
شیخ محمد بود که فقط اسمش  
را در کتاب شرح احوال علمای  
شیعه دیدم و از احوالش چیزی  
در دست نیست. مشارالیه  
پسری داشته بنام شیخ محمد  
رحیم که از شاگردان مرحوم  
شیخ مرتضای انصاری بوده و  
مورد اعتماد او و اجازه اجتهاد  
در علوم شرعیه را از شیخ مرحوم  
دریافت کرده بعد ها عازم  
زیارت مشهد مقدس شده و بحکم  
تقدیر که شرح آن مفصل است

از پشت بسته است، خداوند  
هر دو را رحمت فرماید.

شیخ محمد رحیم جد  
بزرگوارم فرزندی داشت بنام  
شیخ محمد حسن که مردی با  
تقوی و منقطع وبی آلاش (برعکس  
برادرش شیخ عبدالحسین) بود  
و دختر میرزا بابای مستوفی  
مسجد جامع گوهرشاد را که از  
رجال معروف مشهد بود بحاله  
نکاح در آورد و در نتیجه دختری  
بوجود آمد بنام فاطمه که بالاخره  
شیخ احمد (پدرم) مشارالیه  
را که دختر عمویش بود بعقد خود  
در آورد و از این وصلت فرزندان  
بسیار بوجود آمد که اغلب آنها  
در کودکی مردند و بزرگتر همه  
که متاسفانه زنده مانده این عبد  
هستم که بفرموده حضرت  
سجاد "یالیت امی لم

تلدنی " بنا براین سلسله نسب  
از طرف پدر عبارتست از :  
عبد الحمید بن احمد بن  
عبد الحسین بن محمد رحیم بن  
میرزا شیخ محمد .

واز طرف مادر به  
عبد الحمید پسر فاطمه  
دختر شیخ محمد حسن بن محمد  
رحیم بن میرزا شیخ محمد .

بقول فرزدق شاعر معروف  
عرب " اولئك ابائی فجننی  
بمثلهم " ولكن گفته اند که  
لیس الفتی من یقول کان ابی . . .  
تولد . . . . .

تولد این عبد در مشهد  
خراسان در کوچه در بند علیخان  
در منزل متعلق پدر مادر  
شیخ محمد حسن اتفاق افتاد  
سحرگاه روز هشتم ماه رجب  
سال هزار و سیصد و بیست هجری  
قمری مطابق هیجدهم مهرماه  
سال هزار و دو بیست و هشتاد  
و یک شمسی و ۱۲ اکتبر سال  
هزار و نهصد و دو میلادی بود  
که این عبد بحکم تقدیر پهای  
بعرصه وجود گذاشتم : شاعر  
فرموده

" آن قدر بارندامت بوجودم جمع  
است  
که اگر ایام از این بیچ و خم آید  
بمرون "  
" لنگ لنگان دم دروازه هستی  
گیرم  
نگذارم که کسی از دم آید  
بمرون "  
راستی مقصود این شاعر از

" دم دروازه هستی " کجاست ؟  
اگر من میدانستم کجاست همین  
کار را میکردم " شمارا نمیدانم .  
دوره تحصیل

آنوقتها نه مدرسه ای بود و  
نه دانشگاهی هیچ نبود ، برق  
نیود ، ماشین نبود ، درشکه نبود  
مگر دوسه تا مال حکومت و  
اعیان ، مردم خر سواری میکردند  
" کوچه ها پر خاک بود ، خیابانها  
بدتر از کوچه ها . خلاصه از هر  
طرف ایه و الذاریات خود نمائی  
میکرد بجای کالج و مدرسه و . .  
مکتب خانه بود ، چهار سال  
من تمام شد که مادر وجده ام  
که خیلی ببند و علاقه داشتند  
مرا بمکتب خانه محله خود مان  
که آنوقت هانزیر دالان روح اللیح  
بیک بود روانه کردند مکتب خا  
را پیر زنی اداره میکرد بنام  
بی بی سیده شرح و بسط این  
مکتب خانه و این بی بی سیده  
گرچه بسیار جالب است ولی از  
حوصله این گفتار که معلق  
باختصار است خارجست فقط  
مختصری در باره قیافه بی بی  
سیده که هنوز در خاطر من نقش  
بسته مینگارم ، بی بی سیده موی  
سرش مثل پنبه آب افتاده بود و  
چارقدی بسر می بست و زیر  
گلوی خود دو گوشه ای آنرا گره  
میزد ، تنبانی سیاه بپا داشت و  
روی تنبان سه عدد شلیته که  
هریک از دیگری برسم آن ایام  
یکوجب کوتاهتر بود می پوشید و  
چادرنماز را هم بکمرش می بست  
جوراب نداشت و کفشهای

بی پاسته چینی از این بهی  
میکرد از زیر عینک سفیدش دو  
چشمش مانند دو چشم گاو بنظر  
میرسید و همه از او میترسیدند  
صدایش خیلی عجیب و مانند

چرخ چاه بگوش میرسید بیسی  
بلند و از جا در رفتنای داشت  
که قصیده آن مانند جاده طهران  
تا قزوین امروز شبها بسیار داشت  
چند عدد از ندانهای  
پوسیده و زرد رنگ برای من  
از دوره جوانی بیادگار باقی  
بود . روی لب بالا پیش که خیلی  
کلفت و بند ترکیب بود چند تار  
موی سفید و بلند رسته بود که  
بی شباهت بسبیل گربه نر نبود  
اگر این مویها را ردی داشته  
باشد میگویند سبیل ولی مال او  
از سه بیل تجاوز کرده و چهار  
بیل و شش بیل رسیده بود  
..... خلاصه بی بی سیده  
از هر جهت جالب بود و در حقیقت  
آیتی بود از آیات و شاهکاری بود  
از قدرت نمائی نقاش طبیعت که  
بامر پروردگار آن نقش را بسا  
آنهمه زیبایی بر آن پرده عجیب  
نقش کرده بود و حقیقتاً هر کس  
اورا میدید باید میگفت :

تبارک الله احسن الخالقین  
شوهری داشت از خودش  
عجیبتر که اگر شرح خلقت اورا  
بنویسم باز هم " مثنوی هفتاد من  
هشتاد من ، بلکه یکخوار کاغذ  
خواهد شد .  
باری در مکتب خانه تحت  
نظر سرکار بی بی سیده مشغول  
تحصیل شدم اول از عم جزو

شروع کردم :

بسم مبارک بود چو فرمها  
اول کارها بنام خدا  
اول جمله‌های بود که خواندم  
و یاد گرفتم پس از مدتی بکتاب  
خاله سوسکه پرداختم " خاله  
سوسکه یک خانم قشنگ " سپس  
بترتیب کتاب موش و گربه عیبید  
زاکانی و کتاب حسنین و کتاب  
عاق والدین و بتدریج بکتاب  
حید ربیع و کتاب زیبای گلشوم  
نه نه ( از تالیفات علامه  
خوانساری که از راه طنز بسه  
معاصرین خود در نهایت  
استادی و ظرافت نگاشته است )  
و انبیا گذر کردم و خواندم و  
قرآن را هم ختم کردم و در حدود  
هوسوره و آیهای هدیه و پیش  
کشی مناسب بمخدره بی بسی  
سیده تقدیم میشد یکی از آن  
حدود سوره فیل بود که بعد از  
داد . . . فجعلهم کعصف  
یا کول هدیه بیار . یک دیگر  
پروپول " و دیگری سوره همزه  
بود که در رس میداد " فی عهد  
هدیه بیار ترا چون در " و  
از این قبیل " قدری از دیوان  
حافظ را هم خواندم شش ساله  
بودم که از کتب بی بسی سیده  
فارغ التحصیل شدم و وارد  
مدرسه طلاب علوم دینی شدم  
همه تعجب میکردند که طفلی  
شش ساله عمامه کوچکی بر سر  
دارد و عبا کوچکی در زیر و نعلین  
و تحت الحنک و . . . " مدرسه  
بود در رته خیابان نزدیک مقبره  
پیر پالان روز که از اقطاب زمان

قبل بوده در آن مدرسه آخوندی  
قوی هیکل دارای ریش سیاه  
بلند و عمامه بزرگ سفید و پشمه  
باز وقت بلند و خلاصه مصالح  
آخوندیش از هر جهت کامل بود  
در آن مدرسه حجرهای داشت  
مرا نزد او بردند که عربی بپس  
یاد بدند اول از کتاب صرف  
میسر شروع کردم که تالیف سید  
شریف جرجانی معروفست . در  
اول من این بود : بدان ایست  
الله تعالی فی الدارین کسه  
کلمات لغت عرب بر سه گونه است  
اسم است و فعل است و حرف  
آخوند مزبور که نامش آقا شیخ  
ظاهر بود بعد از تکرار آن خط  
فرمود " حال بیستم چرا مولف  
گفت بدان و نفرمود بخسوان  
جواب آنست که مقصود ماضی است  
و دانستن است نه خواندن و  
تفهمیدن . . . این از این باب  
بود از علم که جناب شیخ میسر  
روی اینصورت کشیدند و کتاب  
دوم که آموختند این بود که  
بیستم چرا مولف مرحوم فرمود  
" بر سه گونه " و نفرمود " بر سه قسم "  
در جواب گفتم که مولف اهل  
بخارا بوده و بخارایی هاست قسم  
میگویند گونه بنده بخارا که از  
این حرفها دانستم کلافه میشدم  
باید همه را روزی یک مرتبه  
تحویل بدهم . ایامی چند  
سپری شد و من به علتی دیگر نزد او  
نرفتم و بعد رسد فاضل خان دم  
بست بالا خیابان که حالا آنرا  
خراب کرده اند رفتم و نزد آخوند  
ملا عبدالمطلب از فقهی

بخواندن مقدّمات عربیه مشغول  
شدم کتب مهمه و انبیا و  
شرحش شرح تصریف و هدایه و  
عوامل و . . . را خواندم و بعد  
کتاب منشی الذبیب در نحو و  
مطول فتاوانی را در بیان و بدیع  
و معانی خواندم و خلاصه نحو و  
صرف و معانی و منطق آنقدر  
خواندم که کردم در ریاز  
مالکی قسمت اعظم قرآن مجید  
را با معنی و تجزیه و ترکیب  
میدانستم از آثار ادبای معروف  
عرب و ترجم بسیار از حفظ داشتم  
حافظ تمام قوی بود و یک قصیده  
نمود و پنج بیت که معروف بسه  
اصیده تشریح است در  
ساعت حفظ کردم حالا دیگر  
طلبه فاضلی با اصطلاح آخوند  
بود و استاد ریاضیه و اصول فقه  
بود اتم رتبه است سالگی  
تدریس آنرا داشت و معارف  
آن عصر را فرا گرفته اساسی  
استاد آن خود را و اینجاست

- ۱- سرکتاب بی بسی سیده (عربی)
- ۲- سوره و . . .
- ۳- ملاحظه الطالب از فقهی
- ۴- کتب لغت
- ۵- کتاب منشی الذبیب در نحو
- ۶- معانی و صرف و منطق آنقدر
- ۷- فتاوانی را در بیان و بدیع
- ۸- معانی و خلاصه نحو و صرف
- ۹- مقدمات
- ۱۰- شرح تصریف و هدایه
- ۱۱- عوامل و . . .
- ۱۲- شرح کتب مهمه و انبیا
- ۱۳- شرح کتب منشی الذبیب در نحو و بدیع
- ۱۴- شرح کتب منشی الذبیب در معانی و صرف و معانی
- ۱۵- شرح کتب منشی الذبیب در منطق آنقدر
- ۱۶- شرح کتب منشی الذبیب در ریاز
- ۱۷- شرح کتب منشی الذبیب در مالکی
- ۱۸- شرح کتب منشی الذبیب در قسمت اعظم قرآن مجید
- ۱۹- شرح کتب منشی الذبیب در تجزیه و ترکیب
- ۲۰- شرح کتب منشی الذبیب در میدانستن
- ۲۱- شرح کتب منشی الذبیب در آثار ادبای معروف
- ۲۲- شرح کتب منشی الذبیب در عربی و ترجم
- ۲۳- شرح کتب منشی الذبیب در حافظ تمام قوی
- ۲۴- شرح کتب منشی الذبیب در یک قصیده
- ۲۵- شرح کتب منشی الذبیب در پنج بیت
- ۲۶- شرح کتب منشی الذبیب در اصیده
- ۲۷- شرح کتب منشی الذبیب در تشریح
- ۲۸- شرح کتب منشی الذبیب در است
- ۲۹- شرح کتب منشی الذبیب در دانستن
- ۳۰- شرح کتب منشی الذبیب در تفهمیدن
- ۳۱- شرح کتب منشی الذبیب در این از این باب
- ۳۲- شرح کتب منشی الذبیب در بود
- ۳۳- شرح کتب منشی الذبیب در از علم
- ۳۴- شرح کتب منشی الذبیب در روی
- ۳۵- شرح کتب منشی الذبیب در دوم
- ۳۶- شرح کتب منشی الذبیب در بیستم
- ۳۷- شرح کتب منشی الذبیب در چرا مولف
- ۳۸- شرح کتب منشی الذبیب در گفت
- ۳۹- شرح کتب منشی الذبیب در بخارا
- ۴۰- شرح کتب منشی الذبیب در در رس
- ۴۱- شرح کتب منشی الذبیب در کلافه
- ۴۲- شرح کتب منشی الذبیب در باید
- ۴۳- شرح کتب منشی الذبیب در تحویل
- ۴۴- شرح کتب منشی الذبیب در سپری
- ۴۵- شرح کتب منشی الذبیب در نرفتم
- ۴۶- شرح کتب منشی الذبیب در بست
- ۴۷- شرح کتب منشی الذبیب در خراب
- ۴۸- شرح کتب منشی الذبیب در ملا عبدالمطلب



عبد الجواد نیشابوری) مدرس  
استان قدس رضوی استفاده  
بسیار کردم و منطق و عروض و  
قافیه و سایر فنون ادبیه را فرا  
گرفتم محفوظات بنده تمامی  
نداشت این همه بود ولی  
" بخت و اقبال " بقول مردم نبود  
بقول فردوسی

گناه بخت من است ایمن  
گناه دریا نیست  
سفرهای قبل از تصدیق امر

براشراشنائی با آراء فلاسفه  
و مطالعه کتب شیخ احسان و  
شرح قصیده سید رشتی در عالم  
دیگری سیر میکردم و تصمیم گرفتم  
که بهر شهر و دیار بروم شاید  
محقق کامل و مرشدی دانا پیدا  
کنم شرح این حال را در مدارک  
قبلی که نوشتم نگاهشتم بالاخره  
متوکلا " علی الله ردای تقوای  
راحتی رجالی بدون  
اطلاع پدر و مادر و منتسبین با  
مبلغی جزئی پیاده روبراه نهادم  
تفصیل احوال که بسیار جالبست  
در این گفتار محدود و باختصار  
نمیگنجد ولی از ذکر این لطیفه  
ناگزیرم . من تا آنوقت سفر  
نکرده بودم و نازپرورده بودم  
و فکر آسوده نبود در مشهد  
مردی بود بلباس علما و مشهور  
بخیر و صلاح و مشهور بنظام  
العلماء اهل تبریز بود و از  
قرآن برای مردم استخاره میکرد  
و نیت آنهارا هم استخراج  
میکرد و پشت پاکت مینوشست  
بازارش خیلی رواج داشت من هم  
نیت کردم در باره سفرم که چه

خواهد شد و پاکتی سربسته بساو  
سپردم و کاغذی سفید در آن  
گذاشتم و از قصد من جز خود مو  
خدا کسیر اطلاعی نبود ده  
شاهی دادم با اسم هدیه و صبح  
روز بعد هنگام سحر بحر مظهر  
رفتم و جواب خود را دریافت  
کردم آن مرد جلیل با خط خود  
پشت پاکت که من باو سپردم بودم  
با خطی اشکار نوشته بود " بسمه  
تعالی راجع بسفر است باعث  
ابتلا و گرفتاری میشود اوائل  
آن و او آخر آن بسیار خوبست و  
باعث خوشحالی است " ایمن  
عین عبارت او بود که هنوز در ذهنم  
باقی و برقرار است از مشاهده  
این موضوع عزم جزم شد و بالاخره  
روز شنبه هفدهم ماه شعبان  
سال هزار و سیصد و چهل و قمری  
عازم سفر شدم و از خانه خارج  
شدم راه افتادم در بین مسیر  
من مسجد جامع گوهرشاد بود  
از کتابفروشی که آشنا بودم  
دیوان حافظ را خواستم و روبه  
مرقد مطهر ایستادم و فالی گرفتم  
خداوند شاهد است که ایمن  
بیت بغال من آمد

همتم بدرقه راه کنای طایر  
قدس  
که دراز است ره مقصد و من  
نوسفرم  
خرم آنروز کزین مرحله برنندم  
رخست  
وز سر کوی توجویند حریفان  
خبرم  
بشوق آمدم و براه افتادم شهر  
بشهر و دیار بديار تنها و پیاده

رفتم مدت پنجسال سرگردان بودم  
در طهران نفوس معروف بعلم  
و فلسفه را ملاقات کردم و در قسم  
مدتی در محضر درس حجه  
الاسلام حاجی شیخ عبدالکریم  
یزدی بسر بردم در اصفهان  
از محضر درس فلسفه مرحوم  
شیخ محمد خراسانی از شاگردها  
مرحوم آخوند کاشی و از محضر  
استاد محترم حجه الاسلام  
جناب آقای آقا رحیم ارباب  
که هنوز در قید حیات هستند  
استفاده کردم و بسط الهیات  
فلسفی خود ادامه دادم و بلاد  
مختلفه از قبیل یزد و گیلان و  
مازندران و قزوین و طهران و  
کرمانشاه و عراق و همدان و سایر  
بلدان را سیاحت کردم تا آنکه  
وارد ملایر دولت آباد شدم و  
بر حسب تقاضای اهالی رحیل  
اقامت افکندم و در مد رسو مسجد  
شیخ الملوك منزل گزیدم مقتدای  
قوم شدم و پیشوای خواص و  
عوام بودم در کوچه و بازار مردم  
دست و پا میبوسیدند و مقام  
امام سیزدهم یافتم واللہ علی  
ما اقول شهید .

دوره تصدیق امر مبارک

---

این عبد تا آن زمان در باره  
امر مبارک اطلاعی نداشتم و  
همانها که در کتب ردیه خوانده  
بودم اطلاعات مراد باره امر  
بهائی خلاصه میکرد در آن ایام  
روزی مردی پیر که کارمند ادار  
مالیه ( دارائی ) بود نزد من  
آمد و پس از اظهار خضوع و

ادب در حضور عدای از معاریف شهر و اعضای ادارات شب مرا بخانه خود دعوت کرد بنده هم خیال کردم از همان دعوتهای معمولی است که هر شب و روز از من بعمل میآمد مشارالیه جمیع حاضرین راهم که وکلای عدلیه (دادگستری) و عضو سایر ادارات بودند دعوت کرد نام این مرد میرزاهادی و اهل بروجرد بود سبیلهای سفید کلفت داشت و ریشش را با ماشین زد بود کت و شلوار بتن داشت و روی آن عبا هم پوشیده بود آن ایام فصل زمستان بود و زمین و زمان یخ بسته بود همه وعده دادند و اول مغرب با همراهمان بمنزل اورفتیم از کوچه باریکی که سر اشیب بود و پراشر برف و یخ لغزنده شده بود بهر زحمتی بود گذشتیم و وارد حیاط بزرگ مخروبه ای شدیم و از آنجا وارد اطاق کوچکی شدیم که گنجایش ما را بزحمت فراهم میکرد بخاری هیزمی که دود میکرد در اطاق جای داشت در هنگام ورود باطاق من متوجه اطراف نبودم و یکسره در مقابل در اطاق پیش رفتم و نشستم دیگران هم بزحمت جایی برای خود یافتند ناگهان متوجه شدم که در کنار در ورودی پهلوی بخاری مرد تنومندی نشسته و با چشمانی درشت و صورتی پر گوشت و لبانی کلفت و تبسمی بر لب، کلاهی مقوائی سیاه رنگ که معمول آن ایام

بود بر سر و کراواتی هم زده بود تکمه های کت را انداخته بود و قطر شکم از زیرکت خود نمائی میکرد و زانو روی زمین نشسته بود آخر در آن ایام صندلسی و میز معمول نبود و همه جا حتی در منزل اعیان همه روی زمین می نشستند من که از هیچ جا و هیچ چیز خبر نداشتم از دیدن او یکه خوردم همه ساکت بودند و بهم نگاه میکردیم چراغ نفتی نمره هفت روشنائی کمی باطاق میداد و قیافه ها همه در حجابی ازدود بخاری پنهان بود همراهمان من مشغول دود کردن سیگار شدند و بنده هم در آن ایام سیگار معتاد بودم و مشغول دود کردن بودم (اما بعد از تصدیق امر مبارک بکسی این عادت مذمومه را ترک کردم و خلاص شدم و الان چهل و پنج سالست که از هرگونه آلودگی پاک و منزه هستم و اینهمه از فضل و عنایت و لطف و موهبت جمال اقدس کبریائی است جل جلاله) در باطاق باز شد و مقداری هوای سرد و یخ زده بیرون وارد اطاق شد و در نتیجه مقداری از دوده ها کاسته شد آقای میرزا هادی باسینی جای وارد شد چایها که مسافت دوری را از اطاقی باطاق ماطی کرده بودند همه سرد شده بودند بهر حال نوشیدیم نمودم نزدیم چون در اطراف اطاق جایی نبود آقای میرزا هادی در وسط اطاق نشست و چراغ نفتی هم در کنار او روی فرش

بود زیرا آن اطاق کوچک طاقچه نداشت میرزاهادی روی بمن کرد و فرمود میخواهم مژده های شما بد هم عرض شد بفرمائید فرمود قائم آل محمد موعود بزرگوار شما ظاهر شده و عالیها بنور خود روشن کرده پرسیدم کی و کجا، نامش چیست و آثارش کدام فرمود نامش علی محمد حضرت نقطه اولی ذکرا لله الاعظم از شیراز ظاهر شدند و جهان را بنور جمال خود زنده کردند... این مرد یعنی آقای میرزاهادی سواد نداشت و جملاتی را که یاد گرفته بود پشت سر هم تحویل میداد گفت و گفت تا آنکه ساکت شد و بمن نگاه میکرد که ببیند عکس العمل من در مقابل آن نطق و بیان که فرمود بود چیست آنوقت فهمیدم این مرد بایی است (یعنی بهائی) ب فکر فرو رفتم که میباید دوائی بمن بدهند و بطوریکه مردم میگفتند مسحور نمایند دیدم نه اثری در من بوجود نیامد با او مکارا بر هر دو سخن چند رد و بدل شد که مجال شرح آن نیست هر چند بسیار جالب و شیرین است اما باختصار منافی است در این میان آن مرد فریبه که تاکنون ساکت بود لب بسخن گشود و فرمود جناب آقای میرزاهادی شما بروید و اجازه بد دهید بنده با آقایان که شروع کرد بنگتن یک سلسله سخنانی که همه شما با آن آشنا هستید و شاید بارها

بمیتدی ها تحویل دادند  
 کار مجادله بالا گرفت و مخصوصاً  
 حضور جمعی از رفقا و همراهان  
 سبب تشدید مکابره و مجادله  
 شد عاقبت همه چیز را از اول  
 منکر شدم خدا را انکار کردم  
 پیر و پیغمبر و قرآن و حدیث  
 همه را منکر شدم آن مرد عزیز  
 مدت چهار ساعت باینده سر و  
 کله زد و هر بار چیزی می شنید  
 عاقبت بعد از چهار ساعت از کوره  
 در رفت بنده در طول مذاکرات  
 بانهایت متانت و آهستگی و  
 ادب سخن میگفتم اما او عنان  
 اختیار از دست داد و فریاد  
 برآورد و گفت آنچه گفت من از  
 غیظ و غضب و خشونت او که علامت  
 شکست او در محاوره بود لذت  
 میبردم رفقا هم عجز او را در مقابل  
 انکار ناصواب بنده دیدند و  
 خندیدند سپس آن مرد بزرگوار  
 چند داستان که با انکار بنده  
 مناسب بود بیان کرد که مجال  
 نگارش آنها نیست عاقبت از ماقهر  
 کرد و ما خواستیم بدون صرف  
 شام برویم آقا میرزا هادی عذر  
 خواهی فرمود و ما را تا صبح نگاه  
 داشت دیگر آن مرد بزرگوار سخنی  
 نمیفرمود و صبحگاهان آقا میرزا  
 هادی از آیات الهیه آورد و برای  
 من خواند اما اثر نکرد چون  
 مسبوق با استماع ادله قاطعه  
 نبود نام آن مرد عزیز را پرسیدم  
 فرمود بنده عبدالله معروف  
 بمطلق . مولوی فرموده  
 مطلق این آوازه ها از شه بود  
 گرچه از حلقوم عبدالله بود

همان روز جناب مطلق بر  
 حسب دستوری که با او رسیده  
 بود عازم شاه آباد عراق شد و  
 در شهر این آوازه پیچید که  
 جناب شیخ دیشب بامبلغ  
 بهائی بحث کرده و چنان او را  
 شکست داده که مبلغ مزبور با  
 پای پیاده از ملایر گریخته  
 است . . . هر چند رفتار جناب  
 مطلق خشونت آمیز بود و مرا  
 دو سال از معرفت امرالله دور  
 کرد اما بعدها با هم رفیق  
 شدیم یعنی بعد از تصدیق اول  
 که شنید باور نکرد که من تصدیق  
 کرده ام ولی بعد ها باور کرد و  
 اغلب با هم در همدان شرح  
 وقایع آن شب را می گفتیم دو سال  
 بعد یعنی سال ۱۳۴۵ قمری  
 جناب میرزا یوسف خان وجدانی  
 بملایر آمد و شرحی که بسیار  
 مفصل و شنیدنی است بتصدیق  
 امرالله فائز شدم باین شدن من  
 شهرت کرد و علمای ملایر حکم  
 قتل صادر کردند و شهریکهارچه  
 آشوب شد و من بر جان خود  
 ایمن نبودم بعد ها فهمیدم که  
 محفل روحانی ملایر بهمدان و  
 طهران و کرمانشاه تلگرافها  
 کرده اند و سفارشات بسیار  
 بروسای قشون ملایر درباره  
 حفظ بنده صادر شده هر شب  
 چون جایی نداشتم منزل یکی از  
 اعضاء محفل بودم و شب بعد  
 در نهان بمحل دیگر منتقل  
 میشدم افسوس که مجال شرح و  
 تفصیل نیست عاقبت بعد از سفری  
 بیروجر از ملایر عازم همدان

شدم و در ظل محفل روحانی  
 همدان بمعلمی دبیرستان تایید  
 انتخاب شدم و اول کار که محفل  
 امر کردند عوض کردن لباس بود  
 عمامه بکلاه و عبا و قبا و شال و  
 لباده به کت و شلوار و پوتین  
 تبدیل شد توقف من در همدان  
 دو سال طول کشید امتحانات  
 الهیه شروع شد و کار نزول  
 مصائب و بلاها و بهم ریختن  
 آشیان زندگی بتقدیر الهی  
 پیش آمد کرد بناچار بخوزستان  
 سفر کردم و دو سال در محمره  
 ( خرم شهر امروز ) و ناصریه  
 ( اهواز امروز ) و مسجد سلیمان  
 در اداره معارف ( فرهنگ  
 امروز ) بسر بردم و بعد از آن به  
 طهران رفتم و مجدداً محفل  
 همدان مرا مأمور بتوقف در  
 همدان کردند و در مدرسه  
 تایید متصدی ادبیات  
 دبیرستان شدم که مجدداً  
 راجحه حسد بعضی از حسودان  
 بوزید و تهمت ها بمن زدند و  
 امتحان شدیدتری شروع شد  
 که شرح آن مفصل است بناچار  
 عازم طهران شدم و در جریده  
 یومیه ایران مشغول مترجم از  
 عربی بفارسی پرداختم مدتی  
 ایام باین گونه گذشت در خدماً  
 امریه طهران شرکت داشتم و  
 لانه مختصری تهیه کرده بودم  
 که دست تقدیر کتاب زندگی  
 مرا ورق زد .





متحان شدیدی که در همدان بر من وارد شد بسیار سخت بود ناچار شدم عریضه ای بساحت اقدس تقدیم کنم و از ملکوت فضل حضرت ولی امرالله استمداد کنم پس از چند روز لוחی رسید سراپا فضل و محبت و مهر و تسلیت بود فرموده بودند .

"... امتحان برای زر خالص موهبت و احسان است... امید چنانکه همواره نطق گویا بیایند و با فصیح بیان با قامه حجج و براهین الهیه پرد ازید و سبب روح و روحان احبای الهی باشید... ایدالله ذلك الحبيب علی خدمه امره العظیم و انتشار مبادیه و ترویج احکامه فی تلك الدیار..."

از این عنایات سراپا مسرور شدم و چشم بمنایات الهیه در دوخته بودم روزی محفل مقدس ملی در طهران بنده را احضار فرمودند محفل در منزل مرحوم دکتر یونس خان افروخته در خیابان امیریه بود . رستم فرمودند هیكل مبارک امر کرد هاند که برای تبلیغ و تیشیر یکنفر را انتخاب کنیم و به بغداد عزیمت کند و رآنجا زیر نظر محفل ملی عراق بسلیمانیه کرد مستأبرود این محفل ترا انتخاب کرده... باری وسائل فراهم شد و گذرنامه که رآن ایام

بکسی نمیدادند با همت مرحوم مدعی که عضو محفل ملی بسرد صادر شد و شرح آن بسیار جالیست ولی باختصار منافی است خلاصه بیفداد رستم و ۱۴ بهمن هزار و سیصد و چهارده شمسی از طهران عازم شدم و چند روز بعد بیفداد رسیدم و پس از دو هفته عازم سلیمانیه شدم در آن شهر که مرکز کردستان عراق است حتی یکنفر بهائی هم نبود در استان آن ایام خود کتابی است و در آفاق و انفس نوشته ام در مجلد هفتم عالم بهائی شرحی در باره سفر سلیمانیه موجود است با علمای سنت و جماعت چند جلسه علمی صحبت شد و آوازه امرالله در تمام شهر پیچید و علمای سنت حکم قتل مرا نوشتند و بیفداد شکایت ها رفت و حتی در مجلس شورای بغداد مطرح شد و جرائد بغداد چیزها نوشتند و بالاخره پس از سه چهار ماه حکم اخراج و تبعید من از بغداد بسلیمانیه رسید من هزاران کتاب و رساله در بین همه طبقات منتشر کردم و در تکیه خالدیه با جمعی از علماء در محضر صد ها مردم علنا بحث ها کردم تا بیدات الهیه بی در پی میرسید و یک تنه بر همه غالب شدم باری اخرا لا مر حکومت مرا احضار کرد و التزام گرفت که بفاصله ۲۴ ساعت از حسد و کردستان خارج شوم و بیفداد بروم یکی از احبای بغداد که

بعنوان مهاجرت بسلیمانیه آمده بود در آنجا ماند و من عزیمت کردم و در بغداد شدیدا تحت نظر واقع شدم و حسب الامر محفل ملی سفری بموصل رستم و احبا را که عده قلهلی بودند ملاقات کردم از جمله مرحوم ملا احمد ملاح بود و داستان آن مفصل است در موصل بحمام میدان باب القمه رستم که جمال قدم جل جلاله در حین عزیمت باسلامبول در موصل به آن حمام تشریف برده بودند و محل قیام مبارک را که در بوستان زیتون بود در موصل زیارت کردم و بعدا بیفداد مراجعت کردم و چون حکومت بغداد اجازه توقف عراق به بنده نداد حسب الامر مبارک حضرت ولی امرالله جل سلطانیه در لוח صادر بعنوان محفل ملی عراق عرب با ایران برگشتم و محفل ملی ایران را در منزل مرحوم حاج فلا مرضای امین امین ملاقات نمودم و امر فرمودند که بشهد خراسان عزیمت کنیم و پس از پانزده سال مجددا در مشهد ما درم را ملاقات کردم و مدت یکسال و کسری در مشهد بودم بعدا حسب الامر محفل ملی ایران بگیلان رستم و سال ۱۳۱۷ شمسی را در گیلان بودم و با طرف آن ایالت سفر کردم و پس از آن نیز سفرهای دیگر بقرار ذیل پیش آمد :

کردستان ایران - سنندج  
سال ۱۳۱۸ جمعی از احبای

عزیز بودند و محفل روحانی داشتند  
 و دو ماه توقف کردم .  
اصفهان - ۱۳۱۸ " و سفر  
 کوتاهی بشیراز کردم .  
گیلان - چند ماهی در آن  
 ایالت ماندم .  
خوزستان - ( محمره  
 " خرمشهر امروز و آبادان " چند  
 ماه .  
قزوین - سال ۱۳۲۰ بود  
 که هرد و چشمم زخم شد و بکلی  
 نابینا شدم و حسب الامر محفل  
 ملی برای معالجه بطهران رفتم  
 و مدت نه ماه هیچ چیز و هیچ جا  
 رانمیدیدم و همه دکترها جواب  
 کردند و جناب سهراب پیمان  
 تلگرافی حضور مبارک عرض کرد  
 و جواب پس از هشت روز رسید  
 و حصول شفا را اطمینان دادند  
 این تلگراف ظهر روز چهارشنبه  
 بود که بمن رسید و شب خوابیدم  
 و صبح روز بعد همه جا را  
 میدیدم و باور نمیکردم گفتم  
 خوابست . . . نص تلگراف مبارک  
 در آفاق و انفس با جزئیات امور  
 درج است بعد سفری بهمندان  
 رفتم و از آنجا بمشهد خراسان  
 رفتم و پس از سه ماه برای شرکت  
 در کلاس عالی تبلیغ حسب الامر  
 لجنه تبلیغ بطهران آمدم و از  
 سال ۱۳۲۳ تا سال ۱۳۲۷ در  
 کلاس مشغول بودم و کلاس در ظل  
 نظامت جناب ناشر نفعات الله  
 حضرت سلیمانی علیه البهائم  
 اداره میشد در سال ۱۳۲۷ -  
 سفری بآذربایجان کردم و همه  
 نقاط ویلا در آن را طی کردم

در سال ۱۳۲۸ عازم یزد شد م  
 و سال ۱۳۲۹ مجدداً بمشهد  
 خراسان رفتم و تا سال ۱۳۳۶ -  
 در مشهد بودم و نیمه سال ۱۳۳۶  
 با اصفهان رفتم و تا سال ۱۳۳۹  
 در اصفهان بودم و اواخر همین  
 سال از طرف محفل مقدس ملی  
 مامور بسکونت در طهران شد م  
 و اینک ده سال است که در  
 طهران هستم در سال ۱۳۳۷  
 که در اصفهان بودم سفری  
 به هند و پاکستان و جا کارتا و  
 سنگاپور کردم و در کنفرانس  
 شرکت نمودم و از آنجا حسب الامر  
 مجمع ایادی بمسقط رفتم و  
 بیست و پنج روز در محضر  
 مهاجرین احباب بودم عده  
 آنان ۲۸ نفر بود و از آنجا  
 به دبی و قطر و کویت و بحرین  
 سفر کردم و با اصفهان برگشتم  
 در ضمن ده سال توقف در  
 طهران چند سفر خارج پیش  
 آمد سفری به کویت و قطر و بحرین  
 و عدن و از آنجا بجدّه و بیروت  
 و آلمان و لندن و در مراجعت  
 به بیروت رسیدم و یکماه ماندم  
 و بکویت مراجعت کرده بایران  
 برگشتم و در کنفرانس پالرمو نیز  
 شرکت کردم و به ارض اقدس هم  
 مشرف شدم و بطهران برگشتم  
 البته در ایران اغلب بلاد و قری  
 و قضیات را دیدهام و خدمت  
 احبا رسیدهام آنچه نوشتم  
 عشری و نمونه‌های از اعشار و خروار  
 بود بقیه را کتاب آفاق و انفس  
 بتفصیل نگاشته‌ام اینک در مرحله  
 تجاوز از سبعین بحساب قمری

و آغاز سال ۶۹ بحساب شمسی  
 از عمر خود هستم بقول خواجه  
 شیراز :

چگونه سر زخالت بر آورم  
 برد و ست  
 که خدمتی بسزا بر نیامد از  
 دستم

x x x

صورت تالیفات اینمبدا را  
 چندی قبل لجنه جوانان  
 منتشر فرمودند و تالیفات امری  
 و غیر امری و منتشر شد و منتشر  
 نشد همه را نوشته‌اند نسخه‌ای  
 از آن را در خاتمه این گفتار  
 ضمیمه مینمایم و از محضرا حبابی  
 الهی ملتس ادعیه خیر هستم  
 حسب الامر هیئت تحریریه  
 نشریه آهنگ بدیع تحریر شد .

بهمن ماه ۱۳۴۹  
 اشراق خاوری



شرح احوال استاد محمد علی سلمانی  
 با تصحیح اشعار و غزلیاتش ۱ جلد  
 لائحه دفاعیه " ۱  
 سلسله گفتارها در جواب شبهات محتجبین ۱ "

کتاب غیر امری

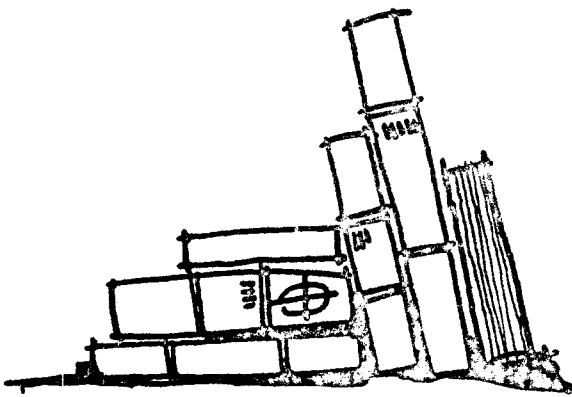
امین و مامون ترجمه از عربی تالیف جرجی  
 زیدان که در مطبعه وحید دستگردی ترجمه فارسی  
 آن چاپ شده .  
دوشیزه قیروان ترجمه از عربی تالیف جرجی  
 زیدان که بطبع رسیده  
سفره قلندر منتخب از آثار ادبا و شعرا  
 ( بطبع نرسیده )

مآذنه آسمانی ۹ جلد  
 رحیق مختوم " ۲  
 اسرار زبانی " ۲  
 از کارالمقربین " ۳  
 تسبیح و تهلیل " ۱  
 پیام ملکوت " ۱  
 درج لثالی هدایت " ۳  
 پیام به الله ( اصل انگلیسی از دکتر  
 اسلمونست ) " ۱  
 شرح حال حضرت غصن اطهر " ۱  
 ترجمه و تلخیص تاریخ نبیل زرنندی " ۱  
 گنجینه حدود و احکام " ۱  
 پیام تسعه " ۱  
 ترجمه تبیان و برهان ۲ جلد  
 ترجمه دلیل و ارشاد از عربی " ۱  
 روزین شیرین " ۱  
 تقویم تاریخ امر " ۱  
 آثار قلم اعلی شماره ۳ " ۱  
 آثار قلم اعلی شماره ۴ " ۱  
 محاضرات " ۲  
 گنج شایگان " ۱

کتاب امری که بطبع نرسیده

قاموس ایقان در چهار جلد که یک جلد آن در شرف انتشار  
 است. (۱)  
 شرح اشعار نعیم تلخیص از شرح مفصل . . .  
 تفصیل الدر شرح مفصل اشعار نعیم در پنج جلد  
 آفاق و انفس در ۱۲ جلد  
 دائرة المعارف امری در ۱۹ جلد  
لطائف الاثمار عن حدائق الاسفار در ۵ جلد  
 آراز الاطلس للکتاب الاقدس در ۴ جلد  
 محاضرات ج ۳

(۲) انتشار چهار جلد قاموس ایقان در این تاریخ بانجام رسیده . آب



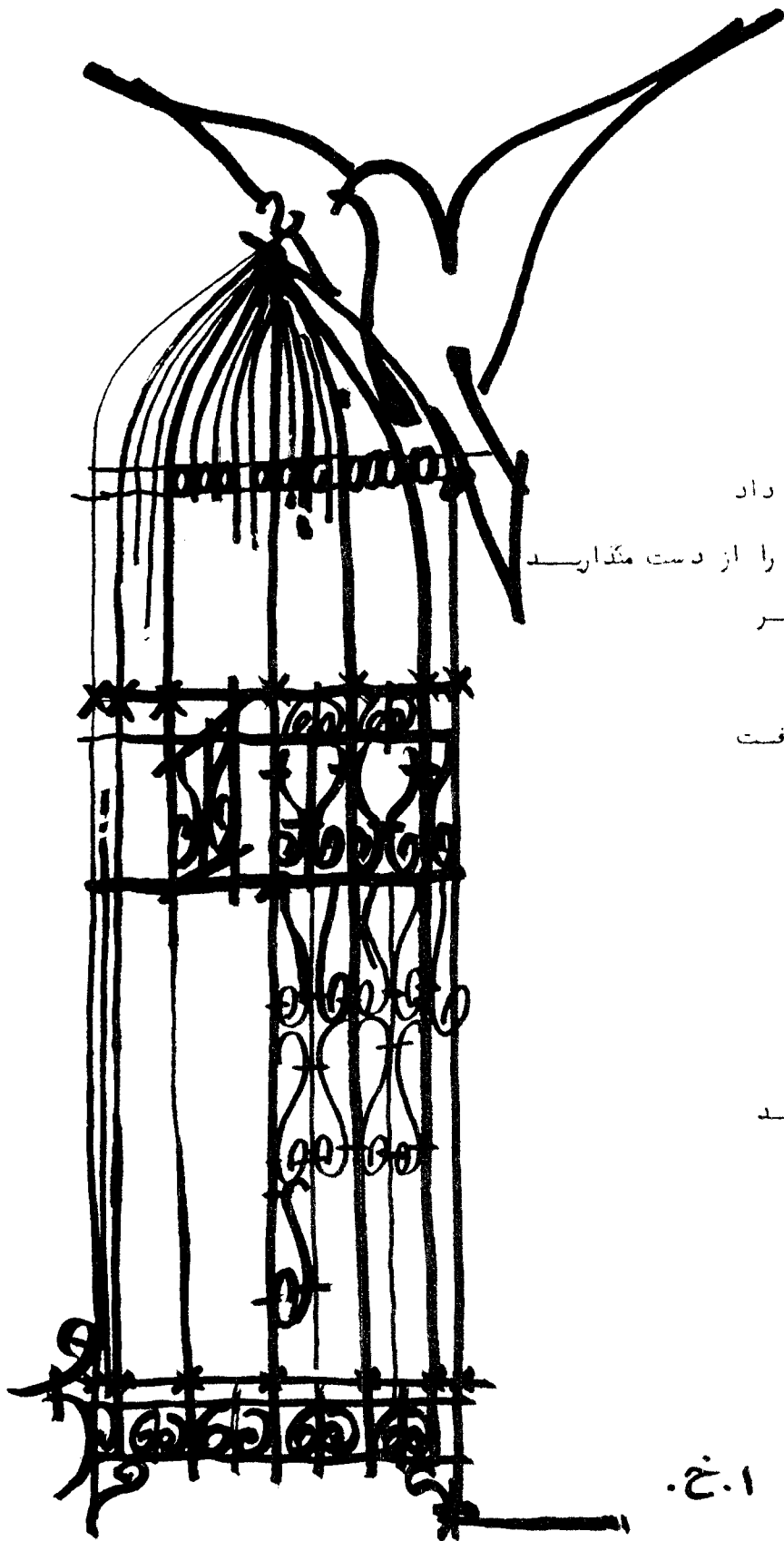
چلگه ها بيدار ....



گاه پرواز است و باید رفت  
در هوایی تازه  
دور از شهر و غوغاهاش  
کوشهای بسته اش  
پرهیزهایش  
سیمنه های خالی از مهرش

بای يك كومه  
میان سانه ها  
آنجا که فکر پاك میجوشد  
و در رگها  
سرود زندگی جاری است  
و از بیرایه ها  
عاری است

ساخت باید خانه ای از مهر  
صلح را آورد و در مهتابش بنشانند  
و درهایش بروی مردمان بگشود  
و باید گفت آنها را  
که خوب و مهربان باشید  
که از بد درامان باشید  
و يك رنگ و يك آوا  
یکزبان باشید



شعر باید خواند  
رقع باید کرد  
شور باید ریخت  
مردمان را مزده باید داد  
که برخیزد و جام عشق را از دست نگذارد  
و آسان مگذرد از مهر

شهر را باید نهاد و رفت  
شهر در خواب است  
جلگه ها بیدار

رفت باید  
جانب بیدارها  
آنجا که فکر باک میچونند  
و میشود تن غم را  
سرود قلبهای بساک  
و میخواند ترا با مهر  
چنان مشتاق  
چنان بی تاب

ج. ۱



# در قلب يك كشيش كاتوليک



بقلم: روح الله مهرباخانی

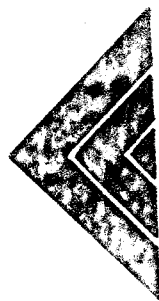
در تابستان امسال يك  
كشيش (۱) جوان كاتوليک در  
زمره مومنين امرد ركشور اسپانيا  
وارد شد كه در استان اوپسرای  
در استان جوان ایراني از بهائی و  
غير بهائی شنيدنی است.  
افسانه ایست واقعی كه حكایت  
جدال وتلاش يك انسان  
مقید به سلسله های افكار كهین را  
برای رهائی از بند های دوهزار  
ساله و ورود به جهان انواریدیع  
پازگو میکند و در استان آوارگی و  
سرگردانی يك مرد حق جو را  
بین شك و یقین بقلم خود او  
بیان میدارد.  
در ۱۴۵ کیلومتری والنسیا  
كه نگارنده ساكن آنجا است

شهر کوچکی است در يك نقطه  
داخلی كوهستانی اسپانيا بنام  
تروئل كه ساكنین آن از مذهبی  
ترین مردم این كشورند وتعلقات  
مذهبی آنان شباهت به تعلقات  
مذهبی مردم شهرهای مذهبی  
ایران دارد و با آنكه در عرض مدت  
طولانی شهرهای اسپانيا كه  
مذهب رسمی آن كاتوليک است  
مورد تهاجم تبلیغاتی مذاهب  
مختلف عیسوی قرار گرفته در این  
شهر تاكنون هیچ فرقه ای از فرق  
مذهبی نفوذ نیافته و مركززی  
تشکیل نداده است. در تابستان  
سال ۱۹۶۹ يك دختر جوان  
بهائی اسپانیولی كه در ورتحصیلا  
خود را برای معلمی بهایان

۱- كشيش در اینجا در مقابل ABE فرانسوی در ریف پدر روحانی آمد هاست.

۲- VALENCIA

# تفسیر سورة التهمین



۱- نویسند ه این مقاله آقای فریس بدیعی دانشجوی  
سال اول دانشكده و از جوانان پرشور و  
علاقتمند بمعارف امری است. موفقیت بیشتر ایشان را  
آرزوداریم. ت. ب.

مندرجات كتب مقدسه الهیه  
را معانی و رموزی در برآست كه  
جز صاحبان افتده منیره كه  
قلوبشان لایق تحمل امانت  
الهیه میباشد احدی دیگر را  
از آن اطلاعی نیست. وحتى جایز  
است اگر بگوئیم كه احدی چیزی  
خداوند و مظاهر مقدسه الهیه كه  
مهابط وحی صمدانیه اند بر  
معنای واقعی و مفهوم حقیقی و رمز  
اصلی این كلمات واقف نه.  
چنانكه خطابات مباركه " لا یعلم  
تاويله الا الله والراسخون

رسانده و نامزد يك جوان بهائى  
مراكشى شد. بود برای يك دوره  
كارآموزى و سمینار تابستانی بسا  
گروهى از فارغ التحصیلان دریكى  
از بیلاقات تروئل مجتمع میشوند  
و چون در این کشور هیچ انجمنى  
بدون حضور رسمى يك كشيش  
برای انجام مراسم مذهبی ممکن  
نیست يك كشيش برای این جمع  
مامور میشود. جوان بهائى که هم  
فرصتى را برای ابلاغ امر از دست  
نمیداده از همان جلسه اول  
برخورد با كشيش امر مبارك را به  
او ابلاغ و با روحانیت و اشتیاقى  
که خاص اوست راجع بظهور امر  
بدیع باوى به بحث میپردازد.  
عظمت امر الهى در قلب پاك این  
كشيش جوان در همان جلسات  
اول اثر مینماید و مطالعه بمضى

از آثار مبارکه از قبیل کلمات  
مکنونه بی اختیار منجد بش میسازد  
و از ایجاد استان جدال بیسن  
مغز و قلب او شروع میشود. این  
اجتماع که مدت آن بیش از دو  
هفته نبوده بزودی خاتمه  
می یابد و كشيش مذکور با بعضى  
کتب امرى به محل خدمت خود  
که عبارت از كشيشى دوقریه  
مجاور هم بوده مراجعت میکند  
پس از چندى از آنجا نامه های بسه  
در دختر خانم مذکور نوشته سئوالاتی  
مربوط به عقائد مسیحى از او  
مینماید. دختر خانم مذکور عین  
نامه كشيش را برای نگارنده  
ارسال داشت و در ضمن معرفی  
كشيش خواست که فانی بسا او  
ارتباط یافته به سئوالا تش جواب  
دهد. نگارنده جوابی بنامه

مذکور نوشته و سئوالا تش كشيش را  
پاسخ داد. كشيش جوان  
بلافاصله نامه مفصلی در جواب  
حقیر ارسال داشته تقاضای آمدن  
به والنسیا و ملاقات و صحبت  
نمود در آن نامه از جمله چنین  
نوشته بود: "به اختصار باید  
بگویم که درون مرا بتدریج يك  
سرور فراوان فرامیگیرد. گاهی  
فکر میکنم که این عبارت از يك  
تازگی زود گذر در زندگی من  
است ولی میترسم که این تغییر  
تازه در روح من برایم گرانتر از  
آنچه تصور میکنم تمام شود. در  
حال حاضر نمیخواهم در اظهار  
آنچه احساس میکنم عجله نمایم.  
من همیشه روح آماده شنیدن  
ندای حق بوده و همه جا او را  
جستهم شاید این بار این راه مرا

فی العلم" و یا بیانات مندرج در  
کتب مقدسه عهدین از قبیل "امور  
عمیقه خدائی راهیچکس درک  
نتواند کرد مگر روح خدای  
(۲) شاهی امین و گواهی  
متین بر این مدعاست.

فصل ۱۲ کتاب دانیال  
آیات ۱۰۹ و ۱۱۰ متضمن این کلمات  
است "ای دانیال راه خود را  
پیش گیر و این کلمات تا آخر الزمان  
مخفی و مختوم ساز بسیاری پاك

رساله اول قرن تیان باب ۲ آیه ۱۱

و سفید قال گذارده خواهند شد  
و شیرین شیرینانه رفتار خواهند  
نمود لذا هیچیک از شیرین درک  
نخواهند نمود اما دانشمندان  
فهم خواهند کرد. و سوره اعراف  
آیه ۵۱ قرآن نیز مدام این بیانات  
است چنانکه میفرماید "هل  
ینظرون الا تاویله یوم یاتى  
تاویله" باین ترتیب اینها بشر  
برای دریافتن معانی حقیقی  
این کلمات در انتظار ظهور یوم  
موعود دقیقه شماری میکردند تا  
اینکه انتظارها بسر رسید و

مفتاح معانی رموز کتب مقدسه  
آسمانی محضر فضل بخلق اعطاء  
گردید و حضرت رب اعلى و جمال  
مبارک و مرکز میثاق اهل بها  
حضرت عبد البها و ابالا خیره  
حضرت ولی عزیز امرالله هر یک  
بترتیب و متوالیا شرح قسمتی از  
رموز کتب مقدسه را بمهمده  
گرفتند و از جمله این تفاسیر  
تفسیر سوره "الشمس" است که  
از براءه مبارک حضرت بها الله  
جل اسمع الاعلى عز نزول  
یافته است.

## نور بهائى ...

بمقصد برساند . دريك دم شامگاهى در سال ۱۹۵۶ تصميم گرفتيم كه در تمام زندگيم در طلب خدا باشم و او را بجويم در حاليكه در اين سال بيش از ده سال نداشتم لذا فكر كردم بهترين راه ورود در جرگه كشيلى و گذراندن رشته الهيات و وقف حيات بدین الهى است . همیشه و همه دم آن ساعت ودقيقه اى را كه اين تصميم را گرفتم بخاطر مياورم و بياد دارم كه چگونه بيت نور روحانى - قلب مرا از شادمانى سرشار کرده هرگز تاكنون اهميت اين تصميم را كه براى جستجوى حق در آن ساعت فراموش نشدنى گرفتار ياد

نبرد هام و آنرا به بوته فراموشى سپرد هام . آن ساعت عظيم يكبار ديگر با جلوه روشنى در زندگى من تجدد يافت و يكبار ديگر آن نور خيره كننده را با چشم دل خود ديدم و آن وقتى بود كه دريك نيمروز كلمات كارمن را ( دختر جوان بهائى كه امر را به او ابلاغ كرد ) بگوشت جان مى شنيدم و نور حق تمام وجودم را فرا ميگرفت از آنروز تا كنون پنج ماه گذشته است گاه با خود مى انديشم كه اين فكر تازه نتيجه اش براى من فقط اين خواهد بود كه عمل بوظائف دينى خود را از دست بدهم بدون آنكه حقيقت ديگرى جانشين آن شود ولى حقيقت واقع اينست كه از همان روز اول نتوانسته ام يك قدم بعقب برگردم و با وجود شك

و ترديد هاى متوالى خود را قانع

نمويم كه اين راه امر بديع را مباطلى است . مرا بيش از آن كه پرگوئى ميكنم ولى احتياج به كسى دارم كه آنچه در دل دارم براى او بازگو كنم و در عرض اين مدت نتوانسته ام اسرار دل خود را با كشيلى هاى ديگر درميان گذارم بعلوه هر لحظه از مراسم مذهبي خود بواسطه فرار گرفتن بين اين شك و يقين بازماند هام چون فى الحقيقه نميدانم بكد ام درگاه روكنم و حق را بجه عبارتى بخوانم . از شما دو تمنائى فوري دارم يكي اينكه براى من مقدارى ادعیه بهائى بفرستيد و بگوئيد چگونه آنرا بجا آورم و قلب مشتاق خود را از مناجات بدركاه الهى منور سازم ديگر آنكه بمن اجازه دهيد كه

## تفسیر سورة الشمس

تفسیر سوره الشمس از جمله آثار نازله در عكا است كه در جواب مفتى شهر عكا " شيخ محمود " نازل كشته و حضرت ولى امر الله در گاد پاسزيلى در باره شيخ محمود ميفرمايند " شيخ محمود مفتى مدینه نيز كه به تعصب و لجاج مشتهر و معروف بود با مر مبارك اقبال

نمود و در حلقه مومنين در آمد و چنان مشتعل و منجذب گرديد كه مجموعه اى از اخبار و احاديث اسلامى مربوط به عكا و مقام و اهميت آن مدینه مقدسه تنظيم نمود . "

علمائى اعلام اسلام نيز بزعم خود و بمقتضائى ادراكات خويش تفاسيرى بر سوره قرآنيه تحرير نمود هاند كه نمونه اى از آن محضر مقايسه با تفسير حضرت بها الله بعدا ذكر خواهد شد ولى جميع مفسرين اسلامى در

تفسير اين سوره معانى ظاهرى را استنباط نمود هاند و معانى باطنى از آن درك نكرده اند حضرت بها الله در اين تفسير - باین مطالب اشاره ميفرمايند :  
قوله الاحلى :

" اعلم بان المفسرين الذين فسروا القرآن كانوا صنفين ، صنف غفلوا عن الظاهر وفسروه على الباطن و صنف فسروه على الظاهر و غفلوا عن الباطن ... طوبى للذين اخذوا الظاهر والباطن اولئك عباد

به والنسیا بیایم و در صورتی که مزاحمتی نباشد با شما ملاقات کنم".

این نامه را بعد از ذکر چند سؤال دیگر مربوط بمسائل مذهبی و مندرجات کتاب مقدس و غیره و بیان مشکلات کار خود بعنوان کشیش مسیحی چنین خاتمه میدهد: "اگر خدا بخواهد آماده هریلایی هستم و چون ایوب آماده فدای هرچه هست میباشم، فدای آنچه تمام زندگی را با آن زیسته‌ام. در حال حاضر آنچه به انجام آن موفق شده‌ام اینست که شراب نمی‌نوشم، سیگار نمی‌کشم فقط کمی آب جوی میخورم آیا این در امریهائی مجاز است؟ بعداً" برای من علت نهی اینها را شرح خواهید داد

شمارا بخدا هرچه زودتر برای من ادعیه بهائی بفرستید تشنه‌ء خدا هستم ولی حال نعیدانم از چه دری بدرگاه او روکنم و چگونه به آستانش مناجات نمایم..."

بعد از وصول این نامه چنانچه خواسته بود قرار ملاقات گذاشته شد و به والنسیا آمد. این روح مشتاق نه تنها خود جویا بود بلکه شوق و شور طلب رادمان نیز برمی‌انگیخت. کمی بعد از ظهر تایاسی از نیمه شب این مصاحبه و مذاکره روزگزر استان‌های عشاقی روی به‌ها طول کشید آن شب ما بخواب رفتیم ولی او را خواب بچشم نیامد و بعد معلوم شد که بعد از ساعتی از اطاق خواب خود به سالن نشیمن منزل ما آمد و چون زمستان

بود و هواسرد پتوئی در خود پیچیده و تا صبح بمطالعه آثار امری پرداخته بود فردای آن روز با تعداد دیگری از کتب امری مراجعت کرد. این ملاقات‌ها ادامه یافت. تا فرصتی مییافت به والنسیا می‌آمد و ساعت‌ها به تحقیق و مباحثه در مسائل امری میپرداخت قلبش منور شده بود ولی حقائق امری برایش بسیار تازه‌گی داشت و مسائل روحانی و حقائق ادیان بروشی که در امر مطرح شده با آنچه او در ضمن تحصیلات اصول دین خوانده بود فرق بسیار داشت.

برای مسیحیان بالاخره در موضوع از اصول امریهائی قبولش مشکل است یکی تسلسل ادیان و دیگری دیانت اسلام

آمنوا بالنکمه الجامعه " الی قوله تعالی " انا ما نکرنا ما قاله العفسرون فی تفسیر السوره المبارکه لان الکتب التفسیریة عند الضوم موجوده من اراد ان یطلع علی تفاسیرهم و بیاناتهم فلینظر الی کتبهم انهم فسروا الشمس بالشمس الظاهره و کذلک فی القمر الی آخر السوره سلکوا سبیل الظاهر و قنعوا بما عندهم و لکن انا فسرنا بما لیس یدکر فی الکتب". انتهى  
اما جمال مبارک در تفسیر

این سوره مبارکه ابتدا بذكر مقدماتی چند میپردازد که در آن مطالب ذیل مشهود است.

از جمله مطالب و بیانات وغیری در مورد شرایط قاصد " حظیره القدس " و " سینای قرب " مندرج است که بایست قلب را از ماسوی الله پاک کند و ظنون و اوهام را از خود دور نماید تا قابل رویت تجلیات خداوند شود و میفرمایند امروز روز مکاشفه و شهود است و روز سؤال و جواب نیست و از این قبیل نصایح فراوان

است که در لوح مبارک مندرج است.

قرآن سوره صف آیه ۶ مدل بر این معنی است که رسول بعد از حضرت عیسی نامش احمد است اما واقفیت این بود که نام رسول ما بعد حضرت مسیح محمد بود. در توجیه این مطلب در آثار اسلامی از حضرت امام ششم منقول است که فرمود احمد نام آنحضرت در سما بود و محمد نام او در ارض جمال مبارک در مقدمه ایمن تفسیر بهائی میفرمایند که تقریباً

## نور بهائیس

آنهم در اسپانیا که چه از لحاظ تاریخی و مذهبی وجه از نظر سیاسی علیه دیانت حضرت ختمی مرتبت تبلیغات مضرهای صورت گرفته است.

ولی این کشیش عزیز طولی نکشید که همه این حقائق را پذیرفت و کم کم با مطالعه آثار روحیه دیگری یافت. در یکی از نامه‌های طولانی خود بعد از مراجعت از والنسیا چنین مینویسد:

"تمام آنچه میخوانم و میشنوم در روح نفوذ میکند و پذیرهائی که کاشته شده به کندی برسد خود ادامه میدهد. این

براستی يك جدال عمیق در درون يك وجود جدال بین عقل و عشق جدال بین صبر و اشتیاق از همان روز اول بر من روشن شد که این امر طریق آینده من است. خدا اراده فرموده است که مرا از این عنایت برخوردار دارد عنایتی که بیوم عظیم اورا بشناسم و خود را وقف خدمت امر او کنم و حامل این پیام عظیم برای همه برادران روحانی خود باشم و لسی می بینم که راه هنوز طولانی است این تخم کاشته شده باید در این کوهستان سرد بتدریج سرکشد و اقالا "باید يك زمستان طولانی بگذرد. می بینم که چون پولس مقدس دو سال برای آماده گی من وقت لازم است که خود را در این گوشه تنهائی که بهترین جا برای

توجه و مناجات است آماده کنم. ولی گهگاه این سوز و درد باطنی مرا چنان تحت تاثیر قرار میدهد که خود را در اینجا چون تبعیدی مشاهده میکنم بدون اینکه دست لطف و دستان بهائیس همراه من باشد و مرا هدایت کند انجام مراسم کلیسا که ما موریت اضطرابی آنرا دارم دیگر برایم غیر صمیمی جلوه میکند چون باید تظاهرات انجام مراسمی برای مومنین کنم دیگر قلبم بدان مشتاق نیست. اینست که سعی میکنم از انجام مراسم کلیسا شانه خالی نعیم. با مردم کمتر تماس دارم مخصوصاً با کشیش های دیگر که اصطکاک عقائد پیدا میکنند. کلمات و نصائح شعاد را این سفر آرامش زیاد بمن داد ولی این

## تفسیر سوره الشمس

این روایت را تا باید میکند بقوله تعالی "الصلوة والسلام علی مطیع الاسماء الحسنی والصفات العلیا الذی فی کل حرف من اسمہ کتبت الاسماء و به زیستن الوجود من القیب والشهود و سمی بمحمد فی ملکوت الاسماء و یا محمد فی جیروت البقا" و باین ترتیب این اختلاف اسماء علتش

معلوم میشود.

جمال مبارک پس از بیان عجز عقول و ادراکات بشر از فهم معانی کلمات ربانی و شرح و بسط کامل این مقام به تفسیر سوره مبارکه میبرد ازند و برای شمس معانی مختلفی ذکر میفرمایند که مضمون آنها بفارسی چنین است.

- ۱- در رتبه اولی شمس مذکور سری از اسرار خداست که احدی از آن مطلع نیست و در آن مقام نفس مشیت اولیه است.
- ۲- در مقامی دیگر اشاره به

انبیا و برگزیدگان پروردگار است که شمس اسما و صفات حق بین خلقند و اگر این شمس نبود احدی بنور عرفان مستفی نمیشد و هر ملت و گروهی نیز از فیض این شمس بهره مندند.

- ۳- از جهت دیگر شمس اطلاق میشود بر اولیا و دستان خدا که شمس ولایت او بین مردم هستند.
- ۴- از سوی دیگر شمس رمزی است از اسماء حسنی چون هر اسمی از اسماء خداوند شمسی

آرامش و صبر ادامه‌اش برای من بسیار مشک است. نوشته‌های شما بسیاری از حقائق را درباره تفاوت دین و مذهب برای من روشن کرده. کتاب جرج تاونزند بمن نشان داد که چقدر عظمت و حقیقت در اسلام موجود است کتاب الواح سلاطین حضرت به‌الله مرا بحالت شیدائی کشاند. صدای خداست که همه را از فقیر و غنی سلطان و گدا یکجا بدادگاه عدالت میخواند. حال می بینم که نقشه الهی چقدر دقیق و کامل و جهانگیر است و چگونه با ظهور پیغمبرانی چون حضرت محمد عالم بشریت طریق تکامل ورشد پیروز است. . . .

مطالعات و تحقیقات این

بزرگوار ادامه می یافت و آنکه قلبش از اول روشن بود مطالبی را که طرح میکرد از دهها تجاوز مینمود. آنچه مسلم بود آتش فروخته نمیتوانست برای همیشه در زیر خاکستر بماند و این شمع انجمن افروز در سرد ه مستور گردد. جامعه کشیشی که تشکیلات دقیق و متینی را در برابر او پی برد و توجهش به امر در محافل کلیسایی بر سرزبانها افتاد و عکس العمل فوری بود. اسقف تروئل او را فرا میخواند و کشیش عزیز با اشتیاق و صراحت عقائد خود را برای او بیان میدارد. اسقف پسر از استماع مطالبش به او میگوید مطمئن باش این افکار زاده شوق جوانی و زودگذر است و از او به

زبان لیسن محبت آمیز می خواهد که به محل خدمت خود برگردد و مطمئن باشد که بزودی این افکار از مغزش دور خواهد شد. آقای مارکس ( MARQUES ) ( نام کشیش ) بنوعی که در نامه خود همانوقت نوشت برای اینکه با آنها بنهاند که این سود از آن نوع سود آهای زودگذر نیست قول میدهند که بمحل کار خود بر گردند. این دوره از صعبترین مراحل این راه برای این مرد دل آگاه بود. کشیشان اطراف او را گرفته و سعی میکردند به او تفهیم کنند که دوره بحران روحی را میگذرانند و باید اراده بخرج دهند و این افکار را از خود دور کنند. در این دوره تا فرصتی می یافت به والنسیا می آمد و یاد و ستان این

است که مشرق بر آفتاب است چنانکه اسم علیم شمس است که از افق اراده خداوند رحمن مشرق است برهیا کل معلوم.

در قسمت مقدمه نیز عبارت شمس معانی و عرفان را ذکر فرموده اند.

باین ترتیب پنج معنای باطنی از کلمه شمس مستفاد میشود اما آنچه که کمی بیشتر باید در مورد آن تعمق بعمل آید اصطلاح مشیت اولیه است و در این مورد در آثار مبارکه بیاناتی

چند موجود است که تاخندی برای مامنی این عبارت را مفهوم و روشن سازد. از جمله در ابتدای لوح مبارک تفسیر سوره الشمس حضرت به‌الله میفرمایند " قد ابدع الاکسوان و اخترع الامکان بمشیده الالهیه التي بها خلق ماکان وما یکون " باین ترتیب مبرهن میشود که مشیت اولیه کنایه از حقیقتی است که خلق امکان با و بود ه و همچنین حضرت عبد الیهاد یکی از الواح مبارکه شان در معنی کلمه ملائکه

چنین میفرمایند " وفي مقام یطلق هذا الاسم علی مشیت الله النافذ و ارادته المحيطه الکامله لانهاهی علی خلق العالم و سبب تقصص قمیص الوجود حیثک المدم وان هذا الاسم یطلق علی جمیع الصفات الالهیه " ( ۱ ) و نیز در لوحی دیگر چنین میفرمایند " ماده هیولای کائنات قوه اشیره است و غیر مشهود و آثار مشبوت و ماده اشیره نامند آن ماده اشیره

( ۱ ) ماده آسمانی جز " دوم صفحه ۱۱۸

## نور بهائی ...

شهر ملاقات میکرد و بدینوسیله مرهمی بر زخم دلش میگذاشت آن ذوق و شوق و چهره خندان و طبع شوخ رانداشت. ترجیح میداد ساکت باشد و در یکی از این ملاقات ها وقتی به والنسیا رسید و وارد منزل شد گفت " در طول این راه که میآمدم با خود میگفتم وقتی به اینجا برسم بنشینم و هیچ نگویم زیرا همین بودن در جمع شما بمن آرامشی رامی بخشد که طالب آنم" حالت توجه و مناجاتش بسیار شدید تر شده بود، احبای اروپا غالباً صلات صغیر را تلاوت میکنند و بسیار انگشت شمارند احبائی که

صلات وسطی یا کبیر را بارعایت سجود و قنوت و رکوع بخوانند ولی این بزرگوار صبح که از خواب بلند میشد صلات کبیر را بارعایت جزئیات مراسم آن روی زمین با توجه خاصی انجام میداد در حالی که هنوز رسماً "بهائی نشده بود". روزی در ضمن صحبت به مشکلاتی که یک کشیش در صورت ورود به خیسل فارسان امرالهی ممکن است با آن روبرو شود بحث میکردیم. گفت بهم مشکلات واقف ولی راه بازگشت نیست اگر من بهائی نشوم فقط بایند بی دین باشم چون تمام لائسی که برای قبول مسیح داشته ام این آنرا بلکه قویتر در این امر می یابم اگر این دلیل برای اثبات امر کافی نباشند دلیل دیگری برای

مسیح وجود نخواهد داشت. هنوز روش اطرافیان وی از کشیش ها و گوشه و کنایه های آنها برای او قابل تحمل مینمود ولی امتحان دیگری انتظارش را میکشید و آن عکس العمل پدر و مادرش بود. او محبتی عمیق به پدر و مادر خود داشت و آنها را عاشقانه می پرستید و در تمام این مدت هم آنها را داشت مباد اقلب آنها را برنجاند ولی روزی فرا رسید که مکتوبات دل خود را با آنها در میان گذاشت. شدت ناراحتی و رنج آنها برای وی غیر قابل انتظار بود این خبر چنان در نظر آنها ناگوار بود که گوئی کسی بفتتا "خبر مرگ فرزند دلبنده ی بیارود". مادرش مریض شد و پدر او را به محرومیت از حق

## تفسیر سورة الشمس

فاعل و منفعلست یعنی در عالم کائنات جسمانی آیت مشیت اولیه است خلق الله الناس بالمشیه و خلق المشیه بنفسها . . . . (۱) باین ترتیب مبرهن است که علت خلق ممکنات و موجودات مشیت اولیه بوده که این مشیت فیض صادر از آن غیب منبسط

لا یدرک است و در بیانی دیگر حضرت عبدالبها صریحاً بیان میفرمایند که مشیت اولیه در تمام کائنات ظهور و بروز دارد و حقیقت آن در جمیع موجودات موجود است بقوله تعالی "اهل حقیقت وجود را در سه مرتبه بیان نمود هاند حق و امر که مشیت اولیه است و خلق و مشیت اولیه که عالم امر است باطن اشیا است و جمیع کائنات مظاهر مشیت الهیه است نه مظاهر

حقیقت و هویت الهیه" (۲). باین ترتیب مشیت اولیه منظور حقیقتی است که خلق کائنات با او بوده و در تمام موجودات ظهور و بروز دارد و جمیع کائنات مظاهر آنست و ضمناً "مشیت اولیه اصطلاحی است که بر عالم امر اطلاق میشود. جمال مبارک پس از توضیح و بیان معانی مختلفه شمس بیان میفرمایند که خداوند برای نبی خود سه شمس الوهیت،

فرزندی تهدید کرد . قلب  
کشیش جوان شکست . شکستی  
که کوئی التیام پذیر نبوده به  
جامعه کشیشی مراجعه و ضمن  
استعفا تقاضا کرد که از ترو و عمل  
مهاجرت کند . این تقاضا را هم  
نپذیرفتند و اسقف مربوطه به وی  
برقصی دو ساله داد و او را —  
مطمئن کرد که این افکار که چون  
بعضی به مغز او هجوم آورده در  
دو بر تاز و محبط تازه التیام  
نخواهد پذیرفت . اینهمه رنج و  
باز بگری یک جوان ۲۵ ساله  
مافوق تحمل بود در حالی که در  
دانشی منتظر او بودیم نامه اش  
رسید که حازم مادرید است این  
نامه حکایت از بهائی میکرد که  
تا روز پیشه اش استوار نشد  
بدهای مهیبی کمر آنرا

بهرحمانه خرید کند . در مادرید  
به احیا اطلاع داد که با او تماس  
نکردند چون میخواهد با خدای  
خود تنها باشد و بدون ادنی  
نمودی در آنچه بر او میگنزد  
تفکر نماید با نگارنده قطع مکاتبه  
نکرد و نامه با فاصله زیاد  
نوشت و از حال و مطالبات و  
قرار ملاقات و صحبت با بعضی  
کشیش ها شکایت زار . حقیر بهتر  
دید که او را به حال خود گذارد و  
جواب نامه هایش را نگارد . حسیه  
از نامه هایش پیدا بود که بسیار  
با خدای خود که خدای همه  
ادیان و همه عالم است در راز  
و نیاز است و جایز نبود که چیزی  
در آن راه جوید .  
این دوران انزوا نه مسأله  
طول کشید سپهر به انبساطی

مادرید تلفن کرد و بسمه  
حظیره القادس و جملات امری رفت  
و توسط یکی از احیا خیر بازگشت  
بمن اطلاع داده شد و بزودی  
نامه خود او رسید که عبارات  
ذیل در آن منسک بود .

” برای طه بک دوست بهائی  
سه روز پیش برای شماره فام نام  
که عهد جدائی از دوستان با  
شکسته ام ولی ما بلم این را نسبه  
آنچنان بغث انجام دهم که  
بسیه از کوسن صریح بطریق  
شاهپان باشد بلکه چون بسند  
کردن بنجوه اطاق در موقع  
رسیدن فصل شماره حال بهائی  
در راز و خرد آرامش است  
میکنم و ما بلم بر او خود آمد  
در حال خود را بر من گذشت  
باخت او بر من و ما بلم بر من

تفسیر آیه انوار

و به بیت ، مشیت ، اراده ، و اسما  
در انوار و اشراق و تجلیات  
این شمس قسم خورده . و در  
تفسیر شمس ظاهری را ذکر  
نمایند بخوله تبارک و تعالی  
” ان شمس الظاهره المشرقه  
من افق هذه السماء المرتفعه “  
بعد از تبیین کامل مقام  
شمس و معانی مختلفه آن معنی  
فقر را بیان فرموده توضیحا  
میفرمایند که مقصود از قمر رتبه  
ولایت است که مستفیض و مستنیر  
از شمس میباشد و این معنی

تفسیر آیه شمس

تقریبا ” معنی قمر که در دور  
اسلام به ولایت تعبیر گشته بود  
تایید میکند و البته جمال تبارک  
میفرمایند که قمر معانی دیگری را  
نیز ارا میا شد . از جمله معانی  
شمس و قمر و نجوم را در کتاب  
مستطاب ایقان بیان فرموده اند  
و میفرمایند که شمس در معانی  
انبیا و مرسلین الهی اطلاق  
میشود قوله الاطی ” اطلاق —  
شمس بر آن انوار مجرده در  
کلمات اهل عصمت بسیار شده  
از آن جمله در دعای ندبه میفرمایند

این الشمس الطالعه ایسن  
الاقمار القمریه این الانحسب  
الزاهره پس معلوم شد که مقصود  
از شمس و قمر و نجوم در مقام اولیه  
انبیا و اولیا و اصحاب ایشان است  
که از انوار و ما رفشان عوالم غیبیه  
و شهود روشن و منور است و در  
مقام دیگر مقصود از شمس و قمر و  
نجوم علمای ظهور قبلند که در  
زمان بعد موجودند و زمان درین  
مردم در دست ایشان است و  
اگر در ظهور شمس انجسری  
بضیای او منور گشتند لهذا



## نور بهائی ...

طول این مدت نه ماه بهر نوعی سعی کردم که امر بهائی را فراموش کنم ولی در تمام تحقیقات خودم واستدلال با دیگران ابداً نکته‌ای بر علیه امر و ضعفی در دلائل آن پیدا نکردم زیرا می‌توسیدم خدشهای وجود داشته باشد که من از آن مطلع نباشم می‌خواستم خیلی مطالعه کنم و موضوع را از جوانب مختلف بنگرم ملاقاتی که بنا بود با آن کشیش داشتمند عالم الهیات بعمل آورم و در نامه قبل بدان اشاره کرده بودم بکلی بی نتیجه بود. و بعد از شرح مفصل درباره مطالعات و تحقیقات

خود نامه را چنین ختم مینمایم "بالاخره دیدم که راه برگشت نیست و این بود که تقاضای خروج واستعفای از مقام کشیشی را بطور دائم تسلیم داشتم از نظر اجتماعی لازم بود که خود را از این قید و تعهد خلاص کنم حال این استمفا جریان خود را باید طی کند تا به نتیجه برسد. این کار را در ماه می کردم و بعد بنوسیده دست از قلبی ترین و شیرین ترین آرزوی سالیان دراز خود شستم چنان بود که عضوی را در بدن من قطع نمایند ولی این عضو مدتی بود که در داخل من مرد می‌بود. تمام مسائل و مطالبی را که با شما صحبت کردم بخاطر دارم و لسی حال دیگر چندان به استدلال احتیاج ندارم دیدم که کاملاً"

قانع کننده بود. حال می‌خواهم آن حقائق را به مرحله آزمایش عمل در آورم و زندگی خود را بر محور آنها قرار دهم کلمات مکتوبه را بسیار می‌خوانم و بندای حق در خلال عبارات آن گوش میدهم می‌خواهم با خدای خود در گفتگو باشم می‌خواهم خود را بدست او بسپارم تا مرا به قالبی که مایل است در آورد و به او بسپارد ای جان جواب دهم. بطوری که می‌بینی کاری که می‌خواهم بکنم اینست که راهی را که در آن توقف کرده بودم در باره ادامه دهم درباره امر اطلاعات بیشتری کسب نکردم فقط در این مدت سعی کردم نام آنچه میدانسته‌ام با نقش ثابت تری در لوحه وجودم ثبت کنم. تجربه این مدت بمن



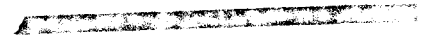
## تشمیر مسوره التشمیر

مقبول و منیر و روشن خواهند بود والا حکم ظلمت در حق آنها جاری است اگرچه بظاهرها می‌باشند ... در مقامی هم مقصود از اطلاعات شمس و قمر و نجوم علوم و احکام مرتفعه در هر شریعت است و مطالب دیگری نیز در کتاب مستطاب ایقان در تکمیل مطالب مذکور مندرج است

که اطلاع بر آن منوط به مراجعه بآن رساله کریمه است. جمال مبارک رس از زبان مطالب مذکور فوق بیان می‌فرمایند که مقصود از نهار مذکور رسوره الشمس هر دو است که در آن دوره نبی و یار سوانی می‌بود میشود و مقصود از لیل حجاب احدیه است که نقطه حقیقیه حقیقت پشت آن مستور و مخفی است.

اماد رمورد نقطه حقیقت مطالبی عرفانی گفته شده که تنها

بذکر بیاناتی از حضرت عبدالبها در این زمینه اکتفا میشود قوله الاعلی "در نقطه ملاحظه فرمائید و بحروفات و حرکات که چگونه در هر بیت و حقیقت نقطه در کمال محو و فنا مطوی و مکتوبند. بقسمی که بهیچوجه آثار وجود از حروف و کلمات مشهود نیست و از یکدیگر هم امتیازی در میان نه بلکه محو صرف و فانی بحتند و وجودی جز ذات نقطه موجود نه بهمچنین اسما و صفات الهیه و شعونات ذاتیه در مرتبه احدیه



ثابت نمود که نمیشود امر را به آسانی فراموش کرد مرا ببخش که اینهمه از خود حرف زد مایل بودم همه چیز را گفته باشم و گذشته را فراموش کنم. میخواهم برای همیشه آنچه مربوط بمن است تمام شده باشد و وجود من وقف هد فهای عظیم امر الهی گردد . . .

دیگرشکی نماند بود که این رخسار در رخسار طوفان دیده و امتحان شده به باروری نزدیکتر شده است. هر روز منتظر خبری مسرت اثر بودیم تا بالاخره در اواسط ماه اکت نامهای به این مضمون از او دریافت داشتم " دوست بسیار عزیز: میخواهم بکمال سرعت و عجله شمار را رشتیاق و مسرتی که وجود

مرا فرا گرفته سپیم نعیم حد آرا شکر که حال دیگر بهائی هستم . . . در حال حاضر مثل آدم تازه بیدار شده های میمانم که نمیتوانم اهمیت قدمی را که برداشته ام درک کنم مثل من مثل کسی است که از روزه یک باغ که از خارج مناظر بدیع آنرا میدیده قدم بداخل گذاشته است حال باید تمام آنرا طوسی کنم و در بساتین دلکش آن بزندگی ادامه دهم . . . در حاشیه نامه اضافه کرده بود " پدر و مادرم باندازه کافی تغییر فکر داده اند همه چیز بتدریج رو براه میشود . . . در اوقاتی که این مرد الهی در جستجوی راه حق بود مقام منبع بیت عدل اعظم الهی محفل

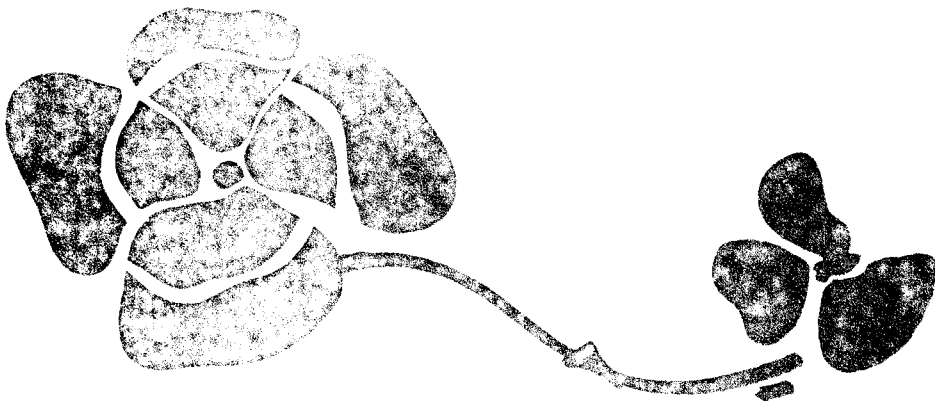
ملی اسپانیا را مطمئن به ادعیه خالصه خود درباره او نموده بودند و چون تصدیق و ایمان او با اطلاع آن ساحت جلیل رسید در ضمن نامه های عبارات ذیل را درباره او مرقوم داشتند " این یک حادثه کاملاً تاریخی برای امرد اسپانیا بلکه تمام قاره اروپاست برای یک کشیش کارسادهای نیست که ندای حق را لبیک گوید و ایمان این دوست عزیز بلاشک حکایت از صفای قلب او مینماید . طوبی لعالم ما منعتنه العلوم عن عرفان المعلوم . . .



فانی صرف و محو بختند بقسمی که نه رائحه وجود عینی استشمام نمود هاند و نه علمی و این نقطه اصلیه کنز مخفی این حروفات و کلمات است و در او مندرج و مندرج بود هوا و اظا هر گشته چنانچه بد رمیر افلاک علم و معرفت و نقطه و مرکز دایره و لایست اسد الله الغالب علی بین ابیطالب علیه التحیه و الثنا میفرماید کل ما فی التوراه والانجیل والزبور موجود فی القرآن

و کل ما فی القرآن فی الفاتحه فی البسمله و کل ما فی البسمله فی الباء و کل ما فی الباء فی النقطه و انا النقطه " ( ۱ ) و در لوحی دیگر میفرمایند " ان النقطه تتفصل بالالف و الالف تتكرر فی الاعداد فتظهر الحروفات العالیات و الکلمات التامات . . . ( ۲ ) " و چون وظیفه عباد تنها شرح و ذکر مظالمست نه تفسیر و تاویل آنها لذابهمین مقدار اکتفا میشود تا صاحبان

ابصر حدیده و ارباب افتاده منیره هر چه را توانند از نفس بیانات مبارکه استنباط کنند . بعد از فراغت از بیان معانی اصطلاحات مذکوره جمال مبارک به بیان معانی سماء میپردازند و میفرمایند که کلمه سماء بر معانی مختلفه اطلاق میشود از جمله عبارتند از: سماوات معانی ، عرفان ، ادیان ، علم ، حکمت ، عظمت ، رفعت و اجلال و ضمناً در این زمینه بیاناتی چند در



## تفسیر سورة الشمس

کتاب مستطاب ایقان مندرج است که طالبین در صورت تمایل برای اطلاع بآن مراجعه میفرمایند .

جمال مبارک برای ارض — میفرمایند که مقصود ارض قلوب است که اوسع از عرض آسمان و زمین است و بعد بیان میفرمایند که برای ارض نیز اطلاقات شتی وجود دارد که یکی از آنها اکتفا فرموده اند

برای نفس معانی مختلفیه نفس ملکوتیه، جبروتیه، لاهوتیه، الهیه، قدسیه، مطمنه، راضیه، مرضیه، ملهمه، نوامه، اماره را ذکر فرموده اند و بعد تصریح میفرمایند که مقصود از آنچه نازل شده نفسی است که خداوند آنرا برای تمام اعمال از اقبال و اعراض و ضلالت و هدایت و کفر و ایمان جامع قرار داد و بعد

بیان میفرمایند که هر کس از خداوند اعراض کند از قوم نمود است اگر چه بظاهر از هر نسلی باشد . توضیحا قابل تذکر است که در سوره مبارکه الشمس رسولی که ذکر شده صالح است که بر قوم نمود میموت شد ولی آنها او را تکذیب نمودند و عذاب الهی بر آنها فرود آمد چنانکه در سوره مندرج است و حضرت به الله میفرمایند که هر کس از خداوند اعراض کند از قوم نمود محسوسست و بزودی عذاب الهی بر او فرود خواهد آمد چنانچه بر قلبیشان فرود آمد .

آنچه تا بحال مذکور گشت مضمون بیانات و آیات منزله در تفسیر سوره مبارکه الشمس بود که از کلمه مطهر جمال قسم جل اسم اعظم نازل شده بود اما حضرت عبد البها جل ثنائه در یکی از الواح مبارکه در مورد تفسیر و تبیین و معنی قسمتی از این سوره مبارکه چنین میفرمایند " و

اما ناقة العذکوره فی سوره النصیح فی عبارت عن نفسه المقدسه التي وقتت بید الاعدا فمقروها ای عذوبها و سلخوها بالسنه حداد و عاقبها و تقوا منها حتی احترق بظلمهم القواد ( قد قسم علیهم ربهم بذنوبهم ) ای حرم علیهم المواهب الا لیه و اخذ هم و ترکهم فی غفلتهم و شقوتهم و حرمانهم و جم لهم الی ابدا الایات " ( ۱ )

باین ترتیب منظور از ناقه مذکوره در سوره مبارکه نصیح واضح و مشکوک میگردد و معنیهای واقعی و رمزی آن فهمیده میشود . در این مقام که مقال خاتمه یافته است بطلنی که در مقدمه تفسیر مذکور از قلم اعلی نازل شده است و گاهی معرضین با تعسک بآن با بیجا و القاء شبهاتی چند در قلوب مردم میبرد از تذکاره میشود .

جمال مبارک در این تفسیر

# تذکر



در شماره قبل آهنگ بدیع (شماره ۲۲ سال ۲۶) نام جناب محمد علی فیضی نویسنده محترم مقاله "شمایل مبارک حضرت اعلیٰ" و همچنین نام جناب بشیر الهی نویسنده محترم مقاله "گوشه‌ای از تاریخ" از قلم افتاده است که ضمن عرض معذرت از نویسندگان ارجمند از دوستان عزیز تقاضا میشود اصلاح لازم را در مجله انجام دهند.

آهنگ بدیع

نمودند و به ازیت و ایذا آن هیکل مبارک قیام کردند که از علم بشری نصیبی برده بودند و بنام مستعار علما بین‌الناس مشهور بودند و بعد از ظهور جمال مبارک بعلت غلبه حسد و بغضا بر آنان برضدیت جمعی مبارک قیام کردند تا این مقام و رتبه ظاهری و فانی را که در ظل کسب علوم و معارف بدست آورده بودند از دست ندهند و باین ترتیب در این مقام هم علم سبب سجن و ازیت حضرت به‌الله شد.



و محبت و اثم این شجر کبر و غرور و نخوت" باین ترتیب باید بتحقیق پرداخت تا معلوم آید که منظور مبارک از علم در فقرات مذکور که مورد شکایت واقع گردیده کدام نوع است و این از چند سطر بعد از همان کلمات در تفسیر الشمس مذکور است بقوله تبارک و تعالیٰ "علمی با سرار الله صاد سلاسل عنقی" "باین ترتیب معلوم میشود که علم آن هیکل مقدس نسبت با سرار الله بوده که سبب سجن آن حضرت گردیده است در همان تفسیر جمال مبارک باز هم میفرمایند "ان البیان ابعدنی و علم المعانی انزلنی و بذکر الوصل انفضلت ارکانی و الا یجاز مار سبب الاطناب فی ضری و بلائی و الا صرفی عن الراحه و النحو محاعن القلب سروری و بهجتی". و باین ترتیب علم ظاهری را نیز مورد شکایت قرار داده‌اند و آن هم بعلت این بود هاست که میدانیم کسانی بمخالفت حضرت به‌الله قیام

میفرمایند قوله تعالیٰ "یا ایها السائل فاعلم بان الناس یفتخرون بالعلم و بعد حونه و لکن العبد اشکونه لولا ه ما حبس الیها فی سجن عکا بالذله الکبریٰ و ما شرب کاس الیلا من ید الاعداء". و منکرین و مدبرین امر مبارک با تمسک باین فقرات عالیات سبیل اعراض و اعتراض پیموده و بزعم خود آنرا اشکال می‌شمارند. اما برای اطلاع قارئین محترم مذکور میگردد که طبق صریح بیان مبارک حضرت به‌الله جل‌اسمه الاعلیٰ در کتاب مستطاب ایقان علم برد و قسم است چنانکه میفرمایند "علم بد و قسم منقسم است علم الهی و علم شیطانسی آن از الهامات سلطان حقیقی ظاهر و این از تخیلات انفسر ظلمانی باهر و معلم آن حضرت باری و معلم این وساوس نفسانی بیان ان اتقوا الله یعلمکم الله و بیان این العلم حجاب الاکبر اثم آن شجر صبر و شوق و عرفان



# اخبار مصور

نقل از مجله بهائی نیوز BAHÁ'Í NEWS شماره آپریل ۱۹۷۲

حضرت امه‌البها روحیه خانم در جمع عده‌ای از احبای  
دهکده منداتکو در غرب کشور کامرون  
( ۱۰ اکتبر ۱۹۷۱ )

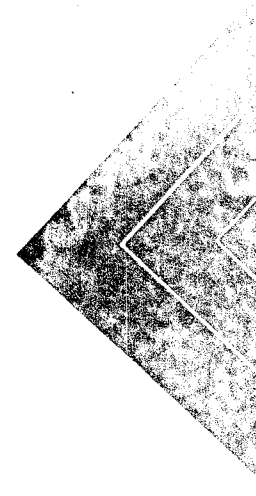


اعضای محافل محلی موشی و آرونسا در تانزانیا در جلسه  
مشترکی که اخیراً تشکیل داده‌اند .





تذکره - جمعی از استادان و محققان کاتولیک در ایالت جنوب شرقی نیجریه در کنفرانس  
 مذکور روزهای که میانساز روزهای مرکز مهد و میثاق حضرت عبدالبها تشکیل یافته بود ( ۲۶ الی ۲۸ نوامبر ۱۹۷۱ )

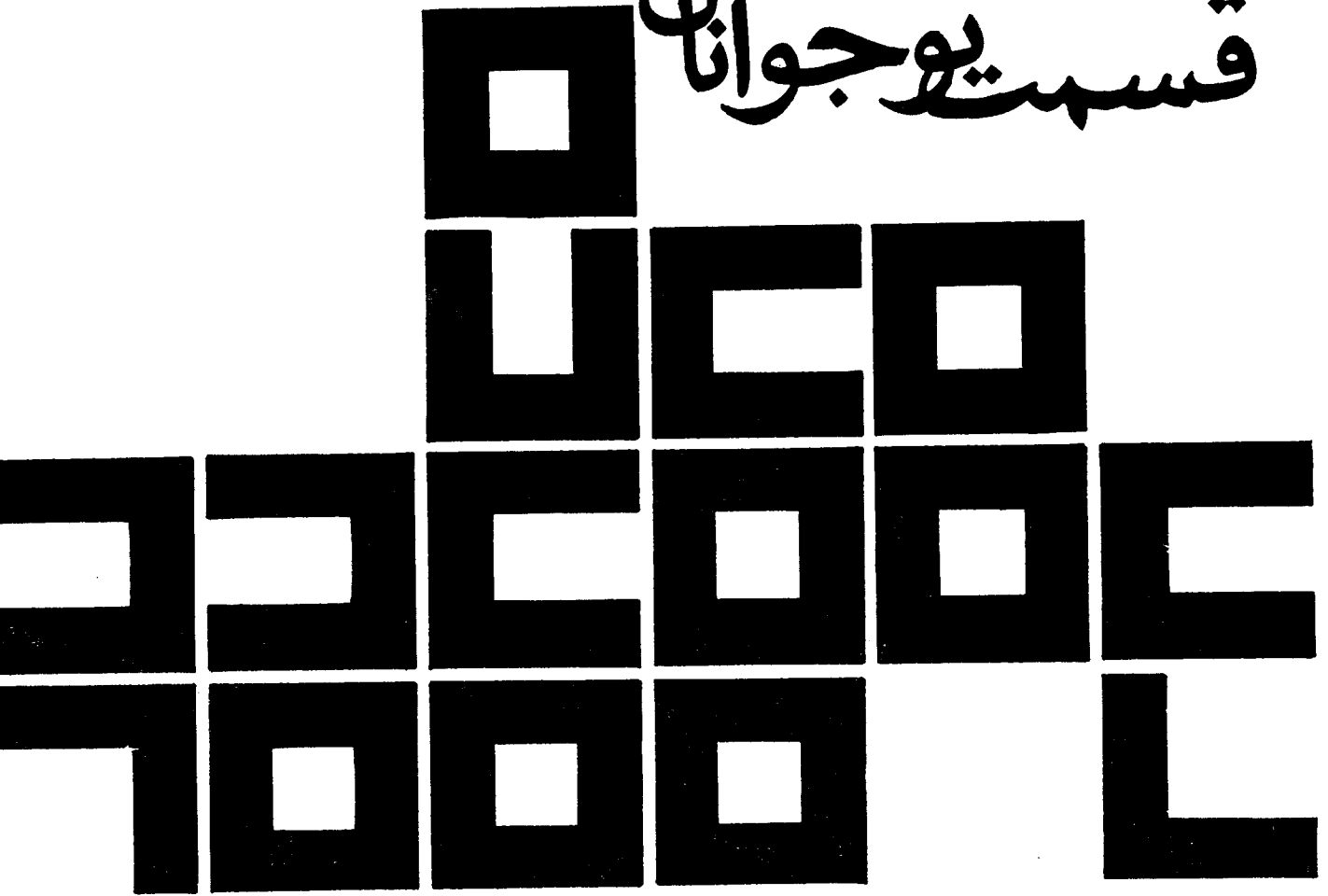


در این راستا از دست راست  
 آقای توان‌زاد، عضو هیئت  
 علمی و مقام که به عنوان  
 میزبان و دبیر این نشست  
 در کنفرانس روز جهانی  
 صلح در سائگو، نیواک  
 کوبا بودند.

## فهرست

صفحه	
۳۸	نوروز از نظر حضرت عبدالبهاء
۳۹	میهمانی بهار
۴۰	شعر (سعدی)
۴۱	خدا یا شکر که باین موهبت فائز شدم
۴۳	در مرز روشنائی و تاریکی
۴۴	امید
۴۵	شیخ طبرسی
۴۸	نمایشگاهی در افریقا

# فهرست نوجوانان





نوروز در نظر حضرت عبداللہ

... فرح حقیقہ این روز بسیار مبارک است زیرا بدایت اعتدال مبعث و اول بہار  
حبت شمال است و جمیع کائنات از ضیہ چہ اشجار چہ حیوان چہ انسان ،  
جان تازہ یابد و از نسیم جانپور زطر جدید حاصل کند حیاتی تازہ یابد و شتر و  
نشر بدیع رخ بگشاید زیرا فصل ربیع است و در کائنات حرکت عمومی بیخ  
و قمر سلطنت ایران مضمحل شد بگو و اثر از آن باہر نماندہ بگو در این روز تجدید  
جسد بر تخت نشست ایران رحمت و آسایش یافت قوا متحلدہ ایران بارہ  
نشو و نما نمود و بہتر از عرب در دل و جانہا صہر گشت بدر جہتی کہ ایران  
از ایام سلف کہ سلطنت کیومرث و ہوشنگ بگو بلند تر گوید و عزت  
و عظمت جہت ایران و ملت ایران مقام بالاتر گرفت و چمن و قلع بسیار  
عظیمہ در روز نوروز کہ سبب فخر و عزت ایران و ایرانیان است وقوع یافت

« از کتاب گنجینہ صمد و حکام »



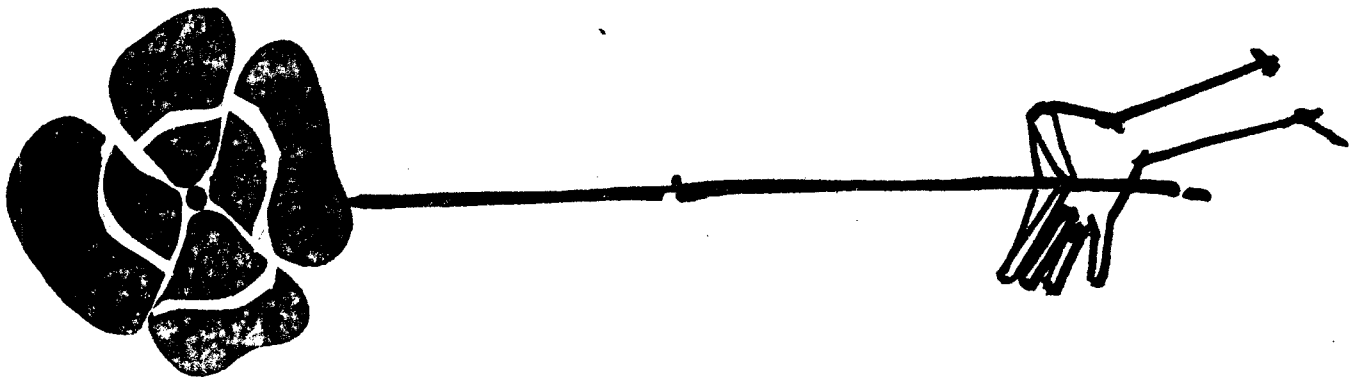
# میهنمانی بهار . . .

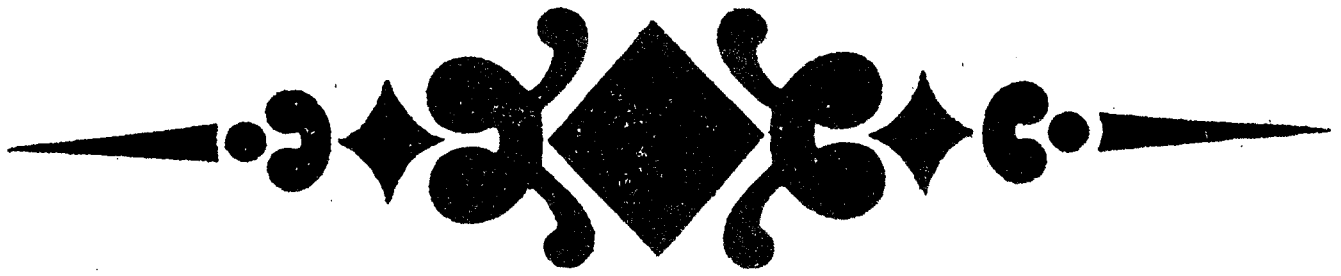
. . . واینک به شکوه بهاران ، به زیبایی گسترده طبیعت ، به تجلی دل انگیز شکوفه‌ها به هرچه و هرچه زیباتر و پربارتر و آرزو پرورتر ، میهمان گشته‌ام . واینک مائیم و بهار ، مائیم و هرچه لطافت و شور و زندگی و بهاری که همواره می‌آید و خواهد آمد و ما که هستیم و نخواهیم بود . . .

اینست بهار ، اینست زندگی ، اینست آنهمه زیبایی و جلالی که شکوه گل‌های زود شکفته نازآلود را ، با آبی دیرپای آسمان آشتی داده و یاسهای سپید عطرآگین را به گسترده پاک طبیعت ، به خلوتی دل‌نشین خوانده ، اینست پاکی و صفا ، ببینیم و بخواهیم و دوست بداریم . . . و دوست بداریم و بخواهیم که تمامی زیبایی و امید و لطف بهار ، با قلبمان ، با روحمان و با تمام وجودمان الفتی دیرین بیاید . بخواهیم که بهار را ، و زیبایی را ، به میهمانی قلبمان ببریم و گرامی اش بداریم که بس عزیزاست . . .

بیایید این بار با بهاران شکوهمند زیبایی آفرین ، در قلب خود وعده دیدار بگذاریم و در این میعاد ، و در این میقات و در این دیدار پرشکوه ، گزینش مسیری بد و راز بسی راه‌ها و چند راهه‌ها ، بزرگ‌تر و وظیفه‌انسان هوشمند عصرماست . و در این بهار ، این راه تست برادر

این رسالت تست ، این پیام زندگی بخش تست که در رگ‌های افسرده بی‌دلان افسرده جان ، خونی از حیات و نشاط و زندگی بریزی . در رگ جان زندگان از هستی بی‌خبر ، آتش ایمان بر افروزی و باشعله زندگی سا ز آن ، به آتش بازی دل‌نشینی دست یازی . و در این میدان ، به غوغا برخیز و دست افشانیها بیاغاز . روز روز تو و راه راه تست با بهاران به اعماق دل‌ها سفر کن و امید و ایمان را چون آتش‌آشکده‌ای دیر پا و مقدر بر بیا فرورز . و که ایمانت چه پرشکوه و چه زایا و چه سازنده است . برخیز و در سبیل قدر صداتی خویش چالاک شو . . . اینست مکان تو . . .





خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار	بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار
نه کم از بلبل مستی تو بنال ای هشیار	بلبلان وقت گل آمد که بنالند از شوق
دل ندارد که ندارد بخداوند اقرار	آفرینش همه تنبیه خداوند دل است
هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار	اینهمه نقش عجب بر در و دیوار وجود
نه همه مستمعی فهم کند این اسرار	کوه و دریا و درختان همه در تسبیحند
آخر ای خفته سراز خواب جهالت بر دار	خبرت هست که مرغان سحر میگویند
غالب آنست که فرداش نبیند دیدار	هر که امروز نبیند اثر قدرت او

سعدی

# خدا یا شکر که، بایین موهبت فائز شد

ترجمه، سهراب روشن

وقتیکه صبح از ستر خواب بر میخیزم با خود می اندیشم: "یا بھاء الابهی" شکر که بایین سعادت حقیقی نائل شدم. با گذشت ایام و هفته‌ها به جلسہای میروم، دعائی میخوانم، کمکی به صندوق مینمایم، در محفل روحانی خدمتی مینمایم به جلسہ تحریر حقیقت میروم. . . . . در حالیکه همواره با زبان جان زمزمه میکنم خدا یا شکر که بایین موهبت فائز شدم. بر راستی زیباست، آرامش بخش است و وقت زیادی نمیگیرد. در این اثناء دوستی تلاش میکند: "الو دوست عزیز ممکن است در این هفته دعوت ما را به جلسہای خاص بپذیری؟" ذکر میکنم: نمیتوانم در این هفته دوشبم گرفته‌است. "لطفاً" از فرد دیگری دعوت کنید. "در همین حیثین بی اختیار بیاد حضرت ولی محبوب امرالله میافتم که از فرط کار بندرت وقت معینی به امـشور شخصی اختصاص میدادند. آیا واقعا" اگر چنین نبود من امروز بهائی بودم؟" "بله باکمال میل دعوت شمارا میپذیرم".

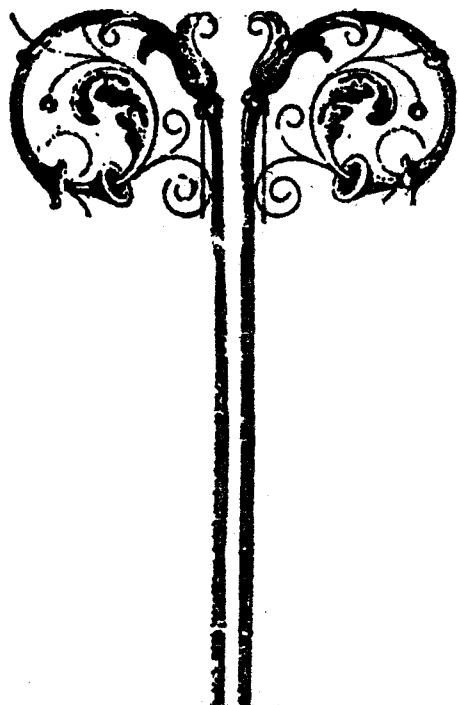
نقشہای طرح شده و نیازمند به قیام و اقدام افراد برای تحقق اهدافش میباشد. "ولسی نمیتوانم دیگر از من گذشته که اینچنین فعال باشم" لحظہای بعد بیاد جناب سمنـدری میافتم فردی ۹۳ ساله و خانه بدوش که مجبور بود برای ایستادن از پای پیچ استفاده کند با

اینحال هرگز حتی برای لحظہای از پای نه نشست تا سرانجام دنیای خاکی را رها نموده و به ملکوت ابھبی صعود نمود آری او هنوز برای خدمت پیر نبود. "پس منہم در انجام تعهدات این طرح مسہم میشوم".

جامعه ما احتیاج به معلم دارد. آیا میتوانم ساعتی را در صبح روز تعطیل صرف این کار کنم؟ نه بهیچوجه من تمام هفته را کار میکنم و این تنها روز استراحتم میباشد. در همین حال بیاد مهاجرینی میافتم که ترک خانه و کاشانه نموده و جهت تعلیم امر به دیار غریب رو آوردند چه بسا که شغلشان را از دست دادند و سرشار از عشق محبوب سالہای عدیدہ از عمر خویش را صرف تبلیغ و تعلیم امر مبارک نمودند میگوییم پس چرا من یکساعت صبح روز تعطیل را صرف این مهم ننمایم؟

راستی اشب محفل داریم. "با این هوای سرد چطور میتوانم بروم قطعا" جمال مبارک نیز واقفند "لحظہای بعد به تبعید هیکل مبارک بسا عائلہ شان می اندیشم چهارماه در شدیدترین هوای سرد و یخبندان در وضعیکه عائلہ مبارک از بی حفاظتی رنج میبردند "پس مطمئنا" میتوانم در این هوای بارانی بیست دقیقه رانندگی کنم "بله خواهم رفت".

گرفتاریهای مختلف را از فعالیت لازم و کافی باز میدارد. کمی بر وضع قبلیم میاندیشم می بینم زمانی جسم بیجانیش نبودم اکنون تولد تازه یافته‌ام و اینرا با تمام وجودم احساس مینمایم کسه بر راستی اگر که ترا آنچه در توانائی من است از خود بروز ند هم شایستگی این موهبت را نخواهم داشت. آری شکر میکنم خدا را بخاطر آنهایکه از خانواده، شغل، سلامت و ثروت خویش بسا انقطاعی بس بزرگ گذشتند. چه که اگر جانبازی بیش از بیست هزار شهید نبود ما اکنون بهائیس نبودیم سپس بفرموده حضرت ولی محبوب

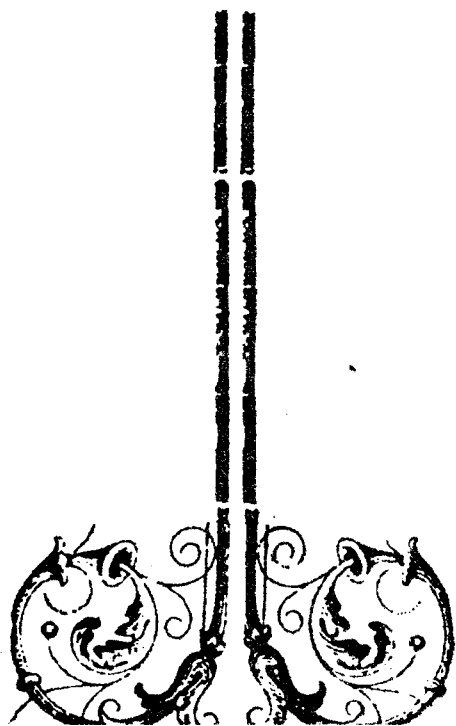


امرالله میاندیشم:

\* "جامعه متشکل و منظم پیشروان امر  
حضرت بهالله در اقالیم امریک و وارثان روحانی  
پیشاهنگان این عصر قهرمانی که بواسطه شهادت  
خود ظهور این امر اعظم افخم را اعلان کردند باید  
بنویسند خود در این ایام نه باشهادت بلکه با  
فداکاریهای چیات بخش نظم بدیع جهان آرای  
الهی را که بدان وعده داده شده بدنیسا  
عرضه کرده، انتشار دهند و صدق را که حامل  
این در ذیقیمت ملکوتی است یعنی تمدن بهائیس  
در عرصه این عالم غیر منتشر سازند."

ترجمه

از بولتن ماهانه محفل روحانی بهائیان امریک  
اکتبر ۱۹۲۱



با بادبان بسته، در کورسوی صبح

آرافروغ سبزچمن

در مرز روشنائی و تاریکی

بیزی کدام گمشده دارد؟

من

با خویشتن دیری است

سوکند خورده‌ام

با درکنار جاده‌ی ایام

ایوان خویشتن را

با آیه‌های پاک

سیر مسافران پریشان

بارگو کنم

آه ای روندگان پریشان

آیا شکوه صبح تجلی

برچشم هایتان ننشسته است؟

آیا صدای باز شدن

از برگهای غنچه

در باغ آفتاب

تا گوش هایتان نرسیده است؟

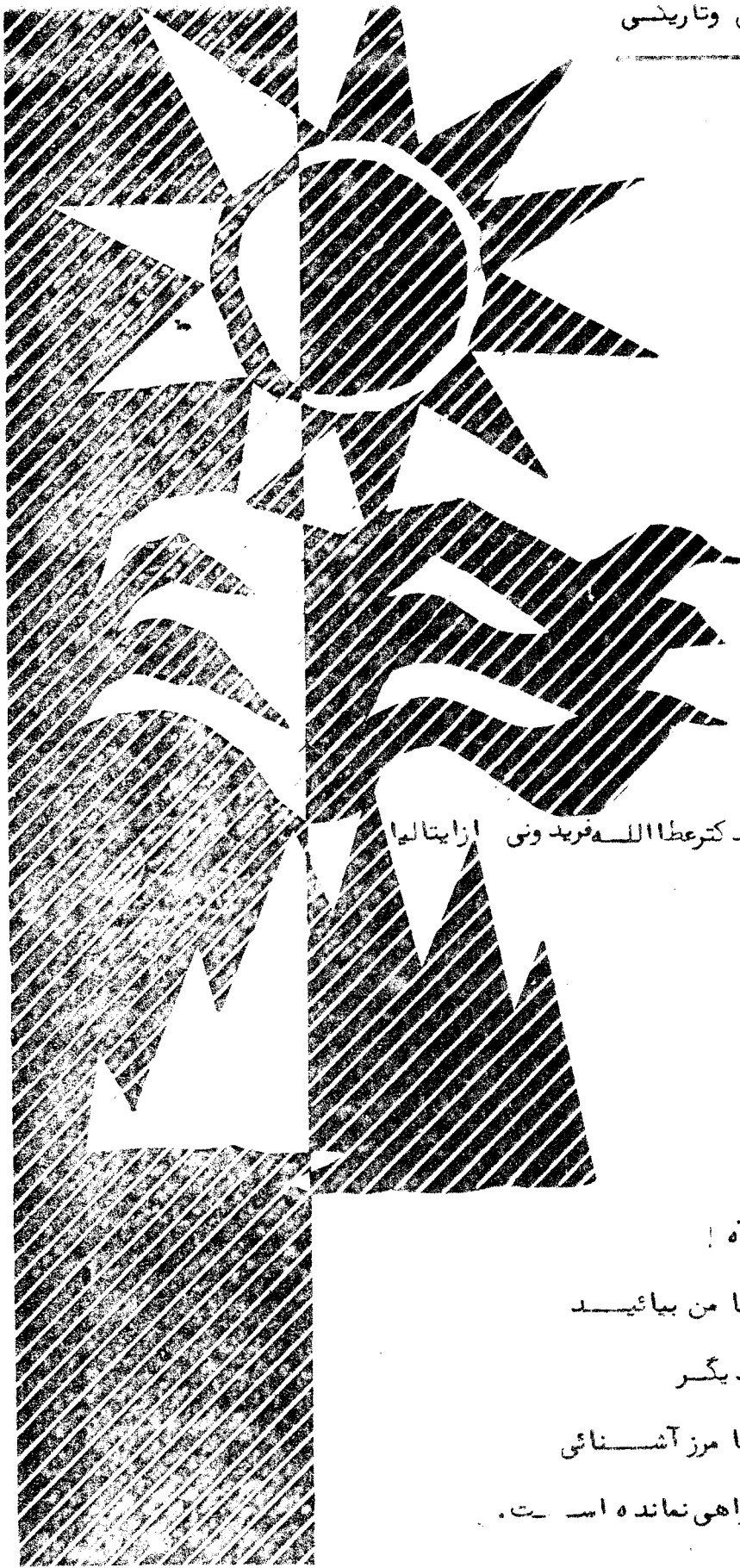
آه!

با من بیایید

دیگر

تا مرز آشنائی

راهی نمانده است.



# امید

و عمر آدمی کوتاه است و گذران، پرسیر آن اعمال اراده نتوان نمود و برگذشت آن افسوس نباید خورد. هر لحظه آن شروع زندگی جدیدی است که میتواند پایان اشتباهات گذشته باشد. از زمان باید استفاده کرد و پایه‌های تحول شخصیت و تکامل آنرا بنا نمود. در هر لحظه زندگی امکانات به شمار وجود دارد که بکمک اراده محکم و ذهن بیدار باید از آن بهره برداری نمود چه که زندگی بشر از مسیر تفکر اوستقل نیست. در هر لحظه چه آگاهانه و چه ناخود آگاه همه تجزیه و تحلیل و ارزشیابی عمر خود میبرد از و آنچه خاطر او را گاه مشوش و گاه سرور میسازد ارزش تغییراتی است که در فواصل زمانی در او حاصل شده است. هر چه این ارزش‌ها بیشتر و متین‌تر باشند آرامش درونی بیشتری به بشر خواهند بخشید. مجموعه این ارزش‌ها تمدن معنوی بشر را بنا نموده است. درین رهگذر هر انسانی در ایفای سهم خود به تمدن معنوی و بشریت بیشتر کوشیده باشد آرامش و صفای باطن عمیق تری یافته است.

آنچه نباید فراموش کرد تاثیر پذیری شخصیت بشر از محیط اطراف اوست. ظواهر تمدن امروزی بشر را به غفلت از توجه به عمق مسائل هستی او و امیدارد. سنن واقعی و اصیل در همه شتاب زده جوامع بشری برای نیل به اهداف مبهم و بی ارزش گم میشود و شخصیت سازنده فرد بشری در انبوه اجتماع گمراه تحلیل می‌رود. هنگامیکه اصول و آرمانهای اصیل در برابر افراد اجتماع قرار ندارد هرج و مرج در روابط انسانها رخنه میکند و ذهن فعال جای خود را به بردگی فکری میدهد. انسانهایی که نمیدانند چه میخواهند خود را در انبوه انسانهای مشابه خود

غرق میکنند تا رنج ناشی از هستی خود را کمتر احساس نمایند و هنگامیکه به ارزشیابی عمر خود میپردازند بدلیل نیافتن ارزشهای اصیل دچار پامس و بد بینی میشوند که این نیز خود بیشتر ایشان را به غفلت از نقش حقیقی ایشان و امیدارد. نگاهی کوتاه به تاریخ تمدن بشر این حقیقت را روشن میسازد که پایه گذاران و مشعلداران تمدن بشری عده معدودی به پیش نبوده اند. اینان مردمانی بودند که بنیروی ایمان و از خود گذشتگی مسیر زندگی خویش را از سایرین جدا ساختند با ناامیدی جنگیدند و یکسنته افقهای نوینی در برابر بشریت گشودند. باز هم تاریخ در مقابل چشمان ما تکرار خواهد شد. مردانی بی‌خواهند خاست تا مبارزه انسان علیه طبیعت را ادامه دهند تا شهامت و نیروی ایشان تکیه‌گاه هموعانشان باشد و تا گامی دیگر تمدن معنوی را بسوی تعالی پیش رانند.

بیایید همه ما که در مرز گذشته و آینده مسئولیت ابدی بشر را بردوش داریم زندگی خویش را ارزیابی کنیم و مسیر دلخواه خویش را مشخص سازیم. بیاد داشته باشیم که اگر چه فرصت بسیار است ولی به پایان میرسد و اگر چه کوتاه است اما وجود دارد. بیایید همه با هم با ایمان به راه انسانیت قدم گذاریم و هرگز شهامت و امید را از دست ندهیم.



# تربیت و پرورش

ادامه میابد چنین میگوید :  
 ۲۴ سال دارم ، در واشنگتن متولد شده و دوران کودکی و نوجوانی را در همان شهر سپری نمودم چون برشته روانشناسی علاقمند بودم در دانشگاه کارولینای شمالی مشغول تحصیل شدم هنگامیکه دوره فوق لیسانس را میگذرانیدم با دانشجوئی ایرانی بنام دیانا راسخ آشنا شدم خصوصیات اخلاقی او از همان اول در من تاثیر گذارد بطوریکه بزودی صمیمی شدیم . روزی دیانا مرا بمنزلش دعوت کرد و وعده غذای خوشمز ایرانی داد باخوشحالی پیذیرفتم در آنجا با آقای امریکائی که بعداً معلوم شد بهائیی است آشنا شدم .  
 در آنزمان اصولاً هیچ گزایشی بسوی دین و مباحث دینی نداشتم چه آنچه دیده و خوانده بودم برایم قانع کننده نبود . پس از صرف غذای بسیار مجابوع ایرانی دیانا که شاید در مدت دوستیمان متوجه بی علاقگی من نسبت به امور دینی شده بود سوال کرد اشکالی ندارد دعائی بخوانم ؟ گفتم خواهش میکنم بخوان . او دعائی خواند که با شنیدن آن احساس بی سابقه ای بمن دست داد و قلیناً " آنرا از منشائی آسمانی یافتم بعداً " معلوم شد که آن دعا لوح مبارک احمد بوده است از اینجا علاقه

تربیت هلو ( TERISH )  
 جوانی اهـلـ ( HELLOW )  
 واشنگتن آمریکا که منظر خـوش صفای باطن و شادابیش نشاط افزا است ، مدت زمان کوتاهی پیش از اقبالش با مریمبارک نمیکرد اما آنچنان عشق و شوقی از خود نشان داده که گوش " ره صدساله " رفته است .  
 پس از اطلاع از ورودش به ملاقاتش میروم ، در هنگام ورود با طاق او را در حال مناجات و راز و نیاز با معبودش می بینم هیچ چیز نظر او را جلب نمینماید ، در فضای کوچک اطاق فقط کلمات آسمانی با لهجه شیرین انگلیسی با هستگی شنیده میشود و محیطی ملکوتی پدید آورده است . پس از آنکه از مناجات فارغ میشود با گرمی و صمیمیت خوش آمد میگوید از او خواهش میکنم راجع بخود شرو تحول فکری جدیدش صحبت کند . با تبسمی ملیح که در طول مدت گفت و شنود کوتاه ما همچنان

شدید من نسبت بدیانت بهائی  
شروع شد و پس از شرکت در دو  
جلسه تحری حقیقت در فاصله  
خیلی کوتاهی بشرف ایمان فائز  
شد م.

از او سؤال میکنم که آیا بعد  
از این تحول فکری تغییـرات  
عمده ای در برنامه معمول زندگی و  
تحصیلش حاصل شد و خاطره ای  
برایش ساخته است؟ میگوید پسر  
از خاتمه دوره فوق لیسانس و  
شروع دوره دکترا تصمیم گرفتم  
بعدت ششماه از دانشگاه مرخصی  
گرفته و ضمن ادامه مطالعه کتب  
امری دنیای بهائی را بطور عینی  
نیز مورد مطالعه قرار دهم. در  
آنوقت برنامه ای از طرف محفل  
روحانی ملی آمریکا جهت تبلیغ  
در ستجمعی در نواحی کارولینای  
شمالی طرح شد و من از این  
فرصت استفاده نمودم به همراهی  
گروهی مرکب از سی نفر در طرح  
مذکور شرکت نمودم و راهی شهری  
شدیم اما در آنجا محلی برای  
اقامت نیافتیم بناچار مجبور  
شدیم در سه مایلی جاده جایی که  
حتی آب آشامیدنی یافت نمیشد  
چادر بزنیم تعداد ما در  
انتهای هفته اول به بیش از صد  
نفر بالغ شد که از نقاط مختلفه  
امریکا با سنین متفاوت اما بیشتر  
جوان جمع شده بودیم اقامت  
ما در این محل شش هفته طول  
کشید و برنامه روزانه مان بایسن  
منوال بود که قبل از طلوع آفتاب

## تاریخچه

باشنیدن سرودهای یسا  
"بهاء الابهی ویا علی الاعلی"  
که بوسیله گروهی از جوانان بسا  
صدای رسا و روح افزا خوانده  
میشد از خواب بیدار میشدیم و  
پس از شرکت در مشرق الا زکار  
و صرف صبحانه بمزارع اطراف  
میرفتیم و با زارعین که در حال  
کار بودند صحبت میکردیم.  
روش ما خیلی ساده و صریح بود  
ابتدا سؤال میکردیم آیا مایلید  
راجع بدیانت بهائی بدانید؟  
و چون اظهار تمایل مینمودند  
توضیحات لازم داد همیشه  
قلوب صاف کشاورزان آماده  
و پذیرا بود. هر روز پنج گروه  
به شهرها و دهات اطراف  
میرفتند و تعدادی هم برای  
دادن اطلاعات بیشتر بسه  
مبتدیان در چادری میماندند.  
در بین چادرهایی که نصب شده  
بود چادری از همه بزرگتر و در  
مرکز قرار داشت که محل تجمع  
دوستان بهائی و غیر بهائی بود  
ضمناً هر شب در این چادر  
ضیافت برقرار بود. مجموعه این  
خیمه گاه معروف به قلعه شیخ  
طبرسی شده و یاد جان بازیهها و  
دلاوریهها و نثار و ایثار مومنین  
صدرا مر بسی الهام بخش بود.  
مختصر اینکه تعداد زیادی  
اقبال نمودند و جمعی از دانشجو  
شرکت کنند در طرح وقتی  
شاهد چنین موفقیت و تائیدات  
غیبی شدند از همانجا او طلب



مهاجرت گردیدند این اولین  
خاطره فراموش نشدنی تبلیغی  
منست. بعد از اتمام این برنامه  
بارز مقصود سفر کردم و بزیارت  
اماکن مقدسه فائزگردیدم در  
آنجا بود که بعلت احساس نیاز  
به مهاجر در آفریقا تصمیم قطعی  
بمهاجرت گرفتم. اما در خصوص  
تغییرات حاصله در زندگی  
بایستی بگویم حقیقتاً در مسیری  
دیگر قرار گرفته و بخصوص تصمیم  
بمهاجرت همانند تصدیق مجدد  
مینماید. احساس میکنم در -  
نقشه الهی سهمیشوم و چه  
سعادتتی که در سهمیه موطن  
جمال قدم شرکت کنم.

از خانواده تریش هلو و  
عکس العمل آنها نسبت بزندگی  
جدیدش سؤال میکنم باز با  
تیسم جواب میدهد:

خوشبختانه دیری نپائید  
که مادر، د و خواهر و برادرم را  
تبلیغ نمودم و در حال حاضر  
همگی با حرارت مشغول خدمات  
امری میباشند.

در خصوص برنامه های  
آتی اش میگوید: از اینجا به  
ناپروبی میروم و قرار است چند  
محل ملی با حضور یادی امرالله  
جناب دکتر مهاجر تشکیل دهم  
هر چند زبان فرانسوی نمیدانم  
و کار مشخصی پیش بینی نکردم  
ولی اینها نمیتوانند موانع مهمی  
باشند. در خاتمه صحبتهایش  
میگوید این نقشه در موعد مقرر

تمام خواهد شد و نقشه جدیدی  
طرح میگردد " امید است شما نیز  
در این طرح یا نقشه های آتی  
سهمی شوید و از لذت خدمت  
سر مست شوید. من بعد از  
زیارت اماکن متبرکه و ملاقات  
احبای ایران و سایر نقاط  
جهان آگاهی بیشتری از وحدت  
دیانت مقدس بهائی در سطح  
جهان یافتم و با کمال خوشحالی  
میتوانم بگویم مطالعه عینی نیز  
نتیجه مطلوب خود را داد اکنون  
احساس میکنم ما یک روح در یک  
جسمیم. دعای من اینست که  
این جسم و روح قیام نماید تا  
هر چه سریعتر با فتح و پیروزی  
اهداف عالیله جمال مبارک را  
تحقق بخشد حال که فرصت  
بیشتری برای ادامه صحبتمان  
نیست و بایستی از او خداحافظی  
کنم بیاد بیان مبارک حضرت  
عبد الهی میافتم که راجع به  
دوستان الهی میفرمایند:  
" محبتشان راحت جان  
است و لقایشان مسرت وجدان".



# نیایشگا

فرستنده پرویز سینائی

## BAHA'I FAITH

"O well-beloved ones! The tabernacle of unity hath been raised, regard ye not one another as strangers, ye are the fruits of one tree, and the leaves of one branch."

*'Baha'u'llah*

*Please visit our Stand  
No. E17 at Brazzaville Road*

**DURING**

**O.A.U. TRADE FAIR SHOW**

# در افریقہ

چندی پیش در نایروبی افریقا نمایشگاهی با شرکت نمایندگان ادیان جهان برگزار شد. دیانت بهائی به همت عده‌ای از جوانان بهائی محلی و مهاجرین نایروبی در این نمایشگاه شرکت نمود. غرفه دیانت بهائی که در مقابل غرفه دیانت مسیح قرار داشت با سادگی و باشعارهای اتحاد و یگانگی تزئین شده بود و عکسهای از کنفرانسهای مختلف و مشرق الاذکارهای بهائی در غرفه نصب گردیده بود.

عکسهای مقابل مناظری از این غرفه را نشان میدهد. این نمایشگاه از ۲۳ فوریه تا ۲ مارچ ادامه داشت و مورد استقبال بازدیدکنندگان قرار گرفت و در این مدت بین بازدیدکنندگان بروشورهای بزبانهای انگلیسی فرانسه و سواهیلی در مورد دیانت بهائی توزیع گردید.

چند پادشاه و رئیس جمهور در روز افتتاح نمایشگاه حضور داشتند و از غرفه بهائیان دیدن نمودند. شرحی از ورود عده‌ای از جوانان بهائی به نایروبی همراه توضیحاتی درباره شارع دیانت بهائی و بیت العدل اعظم الهی و اعتبار مقدسه در حیفا و عکا در روزنامه‌های محلی نایروبی درج شد و علاوه عکس از این گروه و ترجمه انگلیسی یکی از کلمات مکنونه با حروف درشت و نام "بهاالله" در این روزنامه دیده میشود. در تمام مدت نمایشگاه بیش از ۶۰۰۰ نفر از آن دیدن کردند و با بیش از ۵۰۰ نفر بحث و مذاکره بعمل آمد و ۱۸۰ نفر تقاضای شرکت در جلسات امری را نمودند.

## IRANIAN TOURISTS IN KENYA

A GROUP of 10 tourists from Iran arrived in Nairobi yesterday to start a 25-day tour of East Africa, during which they hope to mingle with Bahai Brothers and visit various tourist attractions.

A spokesman for the group, Dr. Fachang Frank Selfidhash, a lecturer at the Tehran University, Iran, told newsmen at Nairobi Airport that the group will consult with their Bahai Brothers in Kenya before they make a programme of their tour here, in Uganda and Tanzania.

The group, consisting of the believers of the Bahai Faith which was founded by Bahai Ullah in 1844, had made a pilgrimage to the Bahai Shrines in Israel where the Universal House of Justice is.

KNA

East African Standard, Saturday, March 11

